کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب مضمار دانش فارسی

مصنف نظام الدین احمد

مؤلف

خطی نسخ ۱۷ سطری

چاپی

سال چاپ یا تحریر جمادی الثانی ۱۲۴۱ عدد اوراق ۶۲

جزء کتب حیوان‌شناسی شماره

شمارهٔ عمومی ۸۴۷۶ شمارهٔ قبض

واقف سردار کابلی محمدخان افشار تاریخ وقف ۲۰ خرداد ۱۳۳۲

طول ۲۰ عرض ۱۳ گنجه

الصحائف دانش فارسی حیوان‌شناسی

خط شکسته

مؤلف سلطان الدوله احمد - (ترجمه مؤلف و شرح کتاب کوچک سید)

تاریخ تحریر نیمه جمادی‌الثانی ۱۲۴۱ قطع ۱۷ سطر دارای

۶۲ برگ ابعاد ۲۰ در ۱۳ وقفی سردار کابلی ... محمد خان

افشار در ۲۵ خرداد ۱۳۳۲



اسم ک...

مصنف ....

مؤلف

خطی

چاپی

سال چاپ یا تحریر جمادی‌الثانی ۱۲۴۱ عدد اوراق ۶۲ ....

جزء کتب حیوان‌شناسی .... شماره ....

شمارهٔ عمومی ۸۴۷۶ .... شمارهٔ قبض ....

واقف سردار کابلی محمد خان افشار تاریخ وقف ۲۰ خرداد ۱۳۳۲

طول ۲۰ .... عرض ۱۳ .... گنجه ....

فرسنامه

تالیف احمد نظام الدین

برای

شاه عباس ثانی صفوی

نوشته

رب یسر

مضمار دانش

از احمد نظام الدین

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بیقیاس خداوندجهانرا که ابلق لیل و نهار چندانکه
خیابان ازل و ابد را درنوردد از ساحت همتش نشان
نیابد و سپهر خمیده پشت دیرین سال سپهر هرچند گرد عالم
برآید در وادی معرفتش چون گرد نوآموز سراسیمه حیرت
باشد هیهات هیهات سمند بادپیمای اندیشه را
چه یارا که بهم عنانی ادهم قلم از قید امکان و مطلق الیمین
در عرصه وجود جولان نماید و فارس جهان پیمای
فراست که محبوس سلسله حاجتست چگونه اشهب
کاغذ را از سخن حمد بنیان حقیقی میدان داری فرسوده
تک و تاز سازد همان به که عنان عزیمت از این سو تافته

کمیت

کمیت اشک کلگون را بصفحه رخسار دوانیده از روی عجز و انکسار
بلکه بطریق مباهات و افتخار بر روی محلی عرصه فصاحت
فصاحت و مصلی مسجد اقصای رسالت یکه تاز براق
برقسیر سبحان الذی اسری محرم نهانخانه راز فاوحی
الی عبده ما اوحی صلی الله علیه و آله المعصومین سیما
قائد الغر المحجلین نموده چنانکه میفرماید ما عرفناک
حق معرفتک از ادای اعتراف بنارسائی و قصور توسن
سخن بقرارگاه ارمیده کی رسد بود ازامتثال فرمان لازم الاذعان
پادشاه دین پناه خورشید رکاب ظفر انتساب گوهر
عرق چین نثار چهره کوشش کرده سبحان الله زهی شهریار
ملک صورت و معنی که برهمای اختر سعادت انتظام
ظواهر نموده پرتو تسخیر قلوب و بواطن می افگند و تخم
عدالت بر صفحه رخسار زمین می افشانیده از مزرع [illegible]
سنبله مقصود میدرویده و حلقه اطاعت شریعت غرا
بگوش جان کشیده گردن کشان روزگار را بطوق بندگی مبتلا نند
و بسجده نیاز معبودی که او را زوال نیست غره ناصیه
همت نموده سر افتخار بعرش برین رسانیده قصب السبق

ازکلیدشتکان وایندکان ربوده ابواب خزاین برو خسار
خواهندکان کشوده دیوان عدالت بنیانش نمونه کارخانه
قضا وقدر سپاه نصرت پناهش مقدمه جنود فتح
وظفر فروغ زهره ومشتری سعادت جبینش بخورشید
رسیده نشان عطارد وبهرام صولت نکینش تا بام کیوان
کشیده وازغلغله صیتش صدای نهنک وپلنک زنک
کرفته وازهیبت شوکتش رنک از روی اهل روم وفرنک
رفته برق تیغش خود را بسواد سپاه وجنود اتراک وهنود
زده ونهال زحشر از اب حیات مخالف وغیر موالف
سیراب شده همای فلک فرسای اوج سعادت واقبال
شاهباز بلند پرواز ذروه جاه وجلال فارس مضمار
شهریاری شهسوار معرکه تاجداری فرمان فرمای بسیط
ربع مسکون عقده کشای سپهر بوقلمون فرخنده بخت
خجسته منظر فرخ طالع بلند اختر شیرکیر رزم دلیر
ثابت قدم عزم جهانکیر بهین نتیجه التیام امهات
وابای بهین مرجع سلاطین فرمان فرمای کوه وقار اسمان
رفتار مرکز مدار ثابت وسیار کره کشای کارخانه عالم

قبله

قبله مقصود طوایف امم مرآت چهره نیر عالم ارازبده
ازدواج ادم وحوا حلقه کش کوش قیصر وخاقان وارث
ملک کسری وسلیمان خلاصه سلاله سید البشر راه نمای
طریقه ائمه اثنی عشر یکانه درکاه سرمدی مقرب
بارکاه حضرت ایزدی مهبط فیوضات نامتناهی
مصدر اثار ظل اللهی سپهر کرم خسرو دین ودولت
فروزنده چهره ملک وملت محیط سخا مرکز عدل وداد
بلند اختر مطلع فرینش ستاننده باج خاقان و قیصر
برازنده تخت ودیهیم وافسر فرازنده چتر صاحب قرانی
شه ملک ودین شاه عباس ثانی که عالم زصیتش پر اوازه کشته
جهان از بهار رخش تازه کشته زاقبال او چشم بد دور بادا
زعدلش جهان جمله معمور بادا نهال عمر ابد پیوندش مایل
بسیم پله عشرات رسیده وغلغله کوس جهانکیر ازنهم
پایه فلکیات کذرانیده با وجود جمعیت اسباب کامرانی
ازمتابعت طبیعت کذشته پیوسته اقتدا بمنهج قویم
شرع انور مینماید ودرمیان اختلاف مذاهب قدم
از مرتبه تقلید فراتر کذاشته پیروی رای روشن مینماید

در عموم حقایق و معارف که معروض ضمیر امنیر اقدس گشته
بتقریب کاوش تدقیق بمشرب عذب تحقیق میرسند
وجمیع مسالک طرق بنظر کیمیا اثر بوسیله رخش فلک فرسای
همت بلند بپایان میرسانند از انجمله که در این وقت
که از خیل نجدی نژادان آهوتک تیزگام لیلی وش مجنون
روش خوشخرام بانتظام عساکر فیروزی مآثر منصوره
نامزد شده نظر همایون اشرف میگشت باین تقریب
تأمل در غرایب بدایع صنایع ایزدی که در عموم حیوانات
وخصوص آن پری وشان زیبا جلوه چه ظاهر و مخفیست
نمود فرمان قضا جریان بنام این ذره کمنام که از آغاز تلبس
صبح دولت ابدی مدت ابا عن جد در فروغ سلطنت
این خداوندان ولایت نشان جلوه گر بود ابجد خوان
دبستان فهم و خرد نظام الدین احمد صادر شد که آنچه
در باب اسب از آیات و احادیث و خلاصه اقوال
پیشوایان این فن و سایر آنچه از فرسنامها و کتب معتبره
سنجیده میزان قبول باشد شیرازه التیام بخشد و آن لآلی
گران بها را برشته تسطیر و تحریر کشیده تحفه محفل فردوس

مشاکل

مشاکل سازد سواد نامه فرمان معلی سرمه دیده امید
گشته غنچه دل گل گل شگفته و هزاران عقده از پیشانی
گشاده همیان همیان سجده نثار بساط شکرگذاری
شده بمعاضدت توفیق الهی و مساعدت توجه
پادشاهی راحله خامه تکاور مقصود گردیده و این
رساله شریفه بمضمار دانش موسوم گشت و چون
موضع این فن از اسباب و آلات عمده جنگ و جهاد است
چنانکه قسمت جنود باقسام خمسه مقرر شده این نسخه
نفیسه نیز بر مقدمه و سه مرحله که بمنزله قلب و جناحین
و خاتمه که بجای ساقه است اشتمال یافت امید
که پسند خاطر ارفع اعلی گشته روزگار فرخنده اساس
بظهور حضرت صاحب الزمان علیه صنوف
الصلواة من الملک المنان بپیوندد و دوام دولت و سعادت
دو جهانی چون سلطنت شوکت و شادمانی روزبروز
متزاید و متضاعف باد بالنبی و آله الامجاد
در ذکر آغاز آفرینش اسب و باعث رام شدن آن اول
اسبی که در میان عرب یافت شد بر ضمایر اولو الالباب

پوشیده نماند که اگر نه رایض حکمت ایزدی کمند سهولت
بر گردن صعاب دواب افکندی بقدم تدبیر انسانی
این راه دشوار چگونه سر آمدی و این بار گران چسان
بمنزل رسیدی هوشیار خردمند بکمال قدرت و نعمت
پی میبرد که آدمی را ضعیف نهاد را بر حیوانات توانا تسلط
داده و اکثر انواع را از وحشتگاه خود دام بمعموره انقیاد
کشانیده از فواید ایجادشان بر نوع بشری منت نهاده چنانکه
در مقام امتنان میفرماید وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا
وَزِينَةً یعنی آفریدیم اسبان و استران و الاغان برای آنکه
سوار شوید و زینت بوده باشد و بلاشک این آیه کریمه
دلالت میکند که در روزنامه علم ازلی که مجال سرکشی نیست
چنین مقرر شده که منافع وجود این حیوانات بانسان راجع
گردد و چون فایده سواری و تزئین ظاهر عمده است
از این جهة مصرح در تفسیر ثعلبی از سدی و سرور کاینات
روایت چنین شده که چون حضرت حق سبحانه و تعالی
اراده آفریدن اسب نمود باد جنوب را خطاب نمود
که میخواهم از تو خلقی بیافرینم که او را موجب عزت دوستان

و ذلت دشمنان

و ذلت دشمنان و زینت بندگان فرمان بردار گردانم پس
باد استدعا نمود در آفرینش آن حق تعالی قبضه از آن باد گرفت
و از آن قبضه اسبی آفریده خطاب باسب کرده فرمود
که ترا عربی آفریدم و خیر و برکت در موی کاکل تو بستم تا روز
قیامت و غنیمتها را مجموع بر پشت تو قرار دادم و توانگری
با تو پیوستم هر جا بوده باشی و مهربان کردم بر تو دل
خداوند ترا و چنان گردانیدم ترا که بی بال پرواز کنی پس تو
جهة طلبیدن هر چیز و گریختن از هر چیز شایسته
خواهی بود و زود باشد که بر پشت تو تمکن سازم
مردانی را که تسبیح گویند و تحمید و تهلیل من کنند و شما
نیز تسبیح و تحمید گوئید هر گاه ایشان تسبیح گویند و تهلیل
کنند چون ملائکه صفت اسب را شنیدند و خلقت
او را دیدند گفتند بار خدایا ما فرشتگان همه ترا
تسبیح و تحمید میکنیم چه چیز مثل این جهة ما آفریدی
پس خدای تعالی جهة ایشان اسبی ابلق آفرید که گردنهای
آنها مثل گردن شتر بود و چون خدای تعالی اسب را بر زمین
فرستاد و قدمهای آن بر زمین قرار گرفت اسب شیهه

کشید پس ندائی آمد که مبارک باشی ای چهارپای که خوار میکردم
بسبب آواز تو کافرانرا وشکسته صید ادم کردنهای ایشانرا
وپر میسازم وپر میسازم گوشهای این فرقه را ومیترسانم دلهای
انقوم را ودر کتاب من لا یحضره الفقیه از مسیح حقا توود تابق
امام جعفر صادق ع مرویست که کانت الخیل وحوشا فی بلاد العرب
فصعد ابرهیم واسمعیل علیهما السلام علی ابی قبیس فنادا
بالاهلا الا هلم فما بقی فرس الا اعطی بقیاده وامکن
من ناصیته یعنی اسبان وحشی بودند در بلاد عرب
هیچکس را دست تصرف برایشان نبود پس ابرهیم خلیل الله
واسمعیل ذبیح الله علیهما السلام برابی قبیس که کوهیست
در شرقی مکه معظمه برامدند واواز دادند که اگاه گردید
ورام شوید وبیائید پس نماند اسبی مگر انکه داد طاعت
خود را وواگذاشت پیشانی وموی کاکل خود را و مراد
ازاین دو عبارت تسلیم وفرمان برداریست واین
حدیث نیز در کافی مذکور است واندک تفاوتی
در بعضی الفاظ دارد وازانجمله بجا ابو قبیس جبل جیاد
اورده وان نیز کوهیست در حوالی مکه معظمه ودر بعضی

از فرس نامه

٦

از فرس نامها بنظر رسیده که اسبان دریا میبودند تا هفت
شرط با ایشان نکردند بیرون نیامدند اول انکه زن
وجنب سوار نشوند دویم انکه بار نکشند سیم خورش
باز نگیرند چهارم در جای پاکیزه ونیکو بدارند پنجم
نعل بر چهار دست وپای او بندند ششم موی یال ودم
او را نبرند هفتم گوش وپیشانی زخمدار ومعیوب نسازند

اسبی که در میان عرب یافت شده در کتاب
اقوال کافیه چنین مذکور است که طایفه از عربان عمان نزد
حضرت سلیمان امدند ومسئله چند از امور دینی خود پرسیدند
بعد از انکه جواب شنیدند وکار ایشان ساخته اراده
بازگشتن نمودند بخدمت انحضرت امده عرض کردند که
بلاد ما بسیار دور است وتوشه ما کم شده وامر فرما
که ما را انقدر توشه بدهند که بشهر برسانند پس حضرت
سلیمان ملکی از اسبان ایلخی خود را بایشان داد فرمود این
توشه شماست بهر منزل که فرود ائید ملکی از مردم شما یکی
اسب سوار گردد ونیزه بدست او دهید وخود اتش برافروزید
هنوز هیمه جمع نکرده خواهید بود که ان مرد شکاری جهه

سماء آورد پس آنقوم بهر منزلی که فرود می آمدند بفرموده عمل
مینمودند و چون مکرر تجربه نمودند اعتقاد جازم بقول
آنحضرت آوردند و آن اسب را ذاد الراکب نامیدند
یعنی توشه سوار و آن اسبی است که در میان عرب پیدا شد
و باقی اسبان عربی از او بهم رسیدند در محامد و ذمائم
و سایر آنچه تعلق بشناختن اسب دارد و این مرحله بر نه باب
مشتملست در ذکر آیات قرآنی و احادیث که دلالت
بر محاسن اسب میکند قال الله سبحانه و تعالی
و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل
ترهبون به عدو الله و عدوکم یعنی آماده سازید
از برای کافران آنچه توانید از آلات جنگ که لشکر بدان
قوت و توانائی یابد و اسبان بسته که بترسانید بسبب
آن دشمنان خدا و دشمنان خود را و مراد کفار است
و آخرین من دونهم لا تعلمونهم الله یعلمهم و نیز
بترسانید طایفه دیگر از دشمنان را که شما ایشان را
نمیدانید و خدا میداند و مراد از منافقین که دشمنی
در لباس دوستی میکنند و در بعضی از روایات

آمده

آمده که شخصی نزد حضرت رسالت پناه شکوه کرد که سنگ
در خانه او می اندازند بی آنکه کسی دیده شود آنحضرت فرمود
که اسبی نجیب در خانه خود ببند بعد از آن این آیه شریفه
تلاوت نمود و فرمود مراد از کافرانی که شما نمیدانید
و خدا میداند فرقه از جنیان است پس آن مرد بفرموده
عمل نموده و سنگ انداختن برطرف شد و ما تنفقوا من
شیء فی سبیل الله یوف الیکم و انتم لا تظلمون یعنی هر چیز
در راه خدا بدهید خواه قیمت اسلحه و خواه نفقه اسب
تمام میرسد بشما و مظلوم آن نخواهید شد و در کتاب
من لا یحضره الفقیه منقول از سید و سرور کاینات
در تفسیر آیه کریمه الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار
سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم
یحزنون یعنی آنانکه صرف میکنند مال خود را بر اسب در روز و شب
پنهان و آشکار پس ایشان راست مزد نزد پروردگار ایشان
و هیچگونه ترسی نیست مر ایشان را و اندوهناک نمیشوند
و چنین وارد شده که نزلت فی النفقة علی الخیل یعنی این آیه
کریمه شریفه در باب نفقه دادن باسب نازل شده این

تفسیر اگرچه بحسب ظاهر آیه کریمه شریفه در شان حضرت
امیر المؤمنین نازل شده در باب وقتی که مال السحهار درهم
بود یکی درهم را در روز و یکی را شب و یکی را مخفی و یکی را اشکار
تصدق نمود و اما دفع منافات چنین کرده اند که در قواعد
اصولی مقرر شده که هرگاه آیه قرانی یا حدیثی در مقامی
وارد شده هرچه از آن مقوله باشد در آن حکم شریک خواهد بود
و شک نیست که این آیه اولا در باره حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام وارد شده و هرگاه مومنی بقصد ثواب اسبی داشته
باشد و شب و روز و اشکار و پنهان بان اسب نفقه دهد
در حکم این آیه شریفه شریک خواهد بود و در بعضی از
از روایات بنظر رسیده که حق سبحانه و تعالی بعد از آنکه
ادم را آفرید و تعلیم جمیع اسما نمود یعنی حقیقت هر چیز را
باو فهمانید و فرمود که از مخلوقات من چیزی را اختیار
کن پس حضرت ادم اسب را برگزید حق تعالی فرمود که اختیار
کردی عزت خود و عزت فرزندان خود را مادامی که باقی
باشند و در روی زمین و در کتاب کافی از گوهر بحر
محامد و مفاخر امام محمد باقر ع منقول است که فرمود

الخیر معقود

الخیر معقود فی نواصی الخیل الی یوم القیمه یعنی مجموع انواع
نفع و خیر دنیوی بکاکل اسب بسته است تا روز قیامت
از انجهة که خیر و برکت در هر چیز بسته تا آخرت است یعنی باعث
اجر و ثواب در نشاء آخرت یا دنیوی موجب التذاذ
در این عالم و قسم اخیر مشتمل بر دو وجه میتواند بود
نخست باللذات که منفعت جدا از آن چیز نباشد مانند
خورش و پوشش نسبت بماکول و ملبوس و ادراک
و احساس نسبت بمدرک محسوس دوم بالعرض چون
ارباح تجارات نسبت براس المال و محصول تولدات
نسبت باراضی و مواشی و هر یک از این دو برد ولو نه
میاید چه انتفاع باستلزام مستلزم بافناء آن هم
طاعتست یا بقای آن میسر است و هیچ شبهه
نیست که جمیع عالم اقسام انتفاعات از اسب متمشی
میشود از انجهة که در قسم اول وسیله جهاد که اعظم عمده
عبادات است میگردد و هم چنین زیارت مشاهد
مشرفه برادران مومن و نیز باسانی صورت می پذیرد
و در سایر اقسام عموم التذاذات حاصل میشود

چون خوردن گوشت و پوشیدن پوست و ملاحظه
جمال و سرعت حرکت و انتقال و تسلط بر دشمنان
در معارک و خلاصی از مخاوف و مهالک و مورد خرید
و فروخت و کره و نتاج گرفتن و از کثرت منافع و خیرات
اطلاق لفظ خیر بر اسب در کلام عرب شایع و متعارف
شده و در قرآن مجید قصه فوت نماز حضرت سلیمان
باین نحو مذکور است انجا که میفرماید نعم العبد انه اواب
یعنی بنده خوبی بود سلیمان بدرستیکه او رجوع کننده بود
بسوی پروردگار خود اذ عرض علیه بالعشی از انجهة
که معروض شد بر او در وقت عصر که هنگام نماز بود
در دین او الصافنات الجیاد اسبان خوب که ایستاده
دو دست و یکپا بر زمین قرار میدادند و از یکپای
دیگر گوشه سم را بر زمین میگذاشتند و در حدیث
آمده که حضرت سلیمان مشغول ملاحظه اسبان بود
تا وقت نماز گذشت و آفتاب غروب کرد فقال انی
احببت حب الخیر عن ذکر ربی حتی توارت بالحجاب
پس گفت بدرستیکه من برگزیده ام دوستی چیزی را
از ذکر پروردگار

پروردگار خود تا آفتاب در حجاب مغرب
مخفی شد و مراد از دوستی خیر محبت اسبان است که
بسبب اشتغال ایشان از نماز غافل شد تا بعد از آن
استدعا از ملائکه نمود و گفت ردوها علی یعنی
باز گردانید آفتاب را بر من فطفق مسحا بالسوق
والاعناق پس شروع کرد بمسح کردن ساقها و گردنها
و هم آنحضرت و هم یاران او که باین تقریب نمازشان
فوت شده بود و همه نماز گزاردند و آن مسح کردن بجای
وضو ساختن بود در دین ایشان و لفظ بالسوق والاعناق
که بصیغه جمع وارد شده باعتبار آن جماعت است این
تفسیر این آیه کریمه چنانکه از ائمه معصومین ع وارد
شده و محتمل است که مراد از لفظ کلمه در حدیث
مذکور جهاد با دشمنان دین باشد که اساس ایمان بر
جمیع عبادات مقدم است و چون که در جهاد با دشمنان
هیچ چیز مانند اسب باعث توانائی و ایمنی از دشمن
نمیگردد پس همانا کل خیر منحصر است در آن و از آنجهة
در قسم غنایم به پیاده یک سهم میدهند و سوار را دو سهم

باشد سهم بنابر اختلاف مذاهب فقهاء در این مسئله
واگر شخصی دو اسب داشته باشد بجهة هر یک سهم حصه
میگیرد واحتمال دیگر در این مقام آنست که چون اسب
موصوفست بمیمنت چنانکه از روایات دیگر مستفاد
میشود ومعنی میمنت آنست که در هر ماه مشتمل بر نوعی
از منفعت باشد پس مجموع خیرات لازم او خواهد
بود والله اعلم ودر کتاب مذکور از آنحضرت
منقولست که تسعة اعشار الرزق مع صاحب الدابة
یعنی روزی عالم را اگر ده حصه کنند نه سهم از آن
مخصوص صاحبان چهارپایانست ونیز از آنحضرت
روایت شده که خطاب بیکی از اصحاب فرموده
که اشترها فان منفعتها لک وفی رزقها علی الله خریداری
کن چهارپائی یا آنکه اسبی بدرستی که نفع آن از تو خواهد
بود وروزی آن با خدای تعالی میباشد وباز از آنحضرت
نقل کرده اند که من سعادة المؤمن دابة یرکبها فی
حوائجه ویقضی علیها حقوق اخوانه یعنی از جمله

سعادتها

سعادتهای مؤمن است که چهارپائی داشته باشد
که سوار شود در کارهای خود وبه براورد حقوق
برادران ایمانی خود را ومراد آنست که در بیماری وامثال
از سفر وسایر مواضع مقرره بدیدن ایشان رود و در
کتاب کافی وتهذیب از آنحضرت روایت شده است
که من اشتری لکم دابة کان له ظهرها وعلی الله
رزقها یعنی هر کس خریداری کند چارپائی را پشت آن
از برای او خواهد ودر روزی آن با خداست ودر کافی
وتهذیب ومن لا یحضره الفقیه از آنحضرت
منقولست که خطاب بشیعیان فرموده اتخذوا
دابة فانها زین وتقضی علیها الحوائج ورزقها
علی الله یعنی بگیر چارپائی بدرستی که آن زینت است
وکارها بسبب آن ساخته میشود وروزی آن با خداست
ونیز در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت امام
رضا مرویست که من ربط فرسا عتیقا محیت عنه
فی کل یوم ثلاث سیئات وکتب له احدی عشر
حسنة ومن ارتبط هجینا محیت عنه [illegible]

سيئاته وكتب له تسع حسنات ومن اربط برذونا به
جمالا او قضاء حاجة او دفع عدو محت عنه في كل
يوم سيئة واحدة وكتب له ست حسنات يعني هر کس
ببندد اسبي نجيب که پدر و مادرش عربي باشد محو
ميشود هر روز از نامه اعمال او سه بدی و نوشته
ميشود از براي او يازده خوبی و هر کس ببندد اسبی هجين
يعني پدرش عربي باشد و مادرش يابو محو ميشود از او
هر روز دو بدی و نوشته ميشود از براي او نه خوبی
و هر کس ببندد يابو بقصد زينت يا قضاي حاجت
يا بقصد دفع دشمن محو ميشود هر روز از او يک بدی
و نوشته ميشود از براي او شش خوبی و اين حديث
تتمه دارد که مشتملست در بيان بعضی از علامات
خوب که در اسب ميباشد يا بعضی از احاديث ديگر
که مناسبست در جای خود مذکور ميشود ان شاء الله

در شناختن سال اسب از دندانها

بدانکه اسب نجيب را از روز پنجم تولد تا نهم شروع
در برآمدن دندان ميشود و شش زير و شش بالا
برآيد

برمی‌آيد چهار از انجمله که در ميان واقعست دو از پائين
و دو از بالا که در لغت عرب انها را ثنايا ميگويند
و چهار ديگر را واسطات گويند و چهار ديگر که بر اطراف
رباعيات خوانند و در سال اول مجموع دندانها کوچک
نرم و سفيد ميباشد برنگ صدف و در سال دويم
مايل بزردی شوند و در اواسط سال سيم شروع در افتادن
ثنايا شود تا آخر همين سال بجای انها دندانهای بزرگ
برآيد و در سال چهارم بهمين عنوان واسطات افتاده
عوض انها برآيد و در آخر سال ديگر رباعيات چنانکه
در آخر سال ديگر رباعيات چنانکه در آخر سال پنجم
تمام دندانهای دوازده گانه افتاده عوض انها دندانهای
بزرگ مايل بزردی بهم رسيده باشد و تا اين مرتبه بسبب
کثرت و تواتر تجربه و دلالت علامات معلوم شده است
اما مراتب بعد از اين از بعضی کتب اين فن چنين مفهوم
ميشود و در سال ششم ساله شود سر دندانهای او
سياه ميشوند و در سال هفتم همه سياهی ثنايا برنگ
عسلی مبدل شود و در هشت سالگی واسطات برنگ

شوند و در نه سالگی رباعیات و چون ده ساله شود
رنگ انگبین از ثنایا متغیر شده کم رنگ شوند و در سال
و در سال دوازدهم رباعیات بان قاعده خواهند شد
و در سیزده سالگی همچنان باشد و چون چهارده ساله شود
دندان بالا از ثنایا سفید شوند و در سال پانزدهم
دو اند واسطات و دو از رباعیات مجموع سفید شوند
و در سال شانزدهم و هفدهم واسطات و ثنایا را تیرتب
رنگ برگردیده و در هجده سالگی تمام دندانها سفید
باشند و در سال نوزدهم ثنایا میل برنگ خاکستر نمایند
و در سال بیستم مجموع دندانها خاکستری شوند و از
بیست و سه سالگی تا بیست و پنج سالگی تیره کردن دندانها
زیاده شود باین ترتیب که اول از ثنایا شروع شود
و آخر برباعیات رسد و سه سالگی دیگر کجی و سستی
در دندانها پیدا بهمان ترتیب و سه سال
دیگر جنبش و حرکت کنند باز بهمان ترتیب و در سی و دو سال
مجموع دندانها بیفتند و از علف خوردن باز مانند
و این نادر است که اسب بان سال برسد و در زبان عرب علامت

اختلاف

اختلاف بسیاری در نسخها بهم رسیده و انچه باعتماد نزدیک
تر بود نوشته ظاهر در این معنی اسبان نیز مختلف میباشند
و در اکثر این مراتب حکم جزم نمیتوان و اسب را دندانی چند
غیر از این دوازده دندان نمیباشد از انجمله دو از رباعیات
ان ستور است قوارح و تتمه را اضراس گویند و چون احوال
انها مضبوط نیست از انجهت مذکور نشد و غایت قوت
و کمال اسب در سال دوازدهم است و چون از ان مرتبه گذشت
شروع در تنزل میکند و چنین مشهور است که اگر اسبی اخته کنند
در هر سال که باشد بهمان نشانها میماند و دندانهایش
متغیر نمیشود

در ذکر رنگهای اسب چهره داران

حقایق لونا لون چنین تصور کرده اند که الوان از دو طرف میباشد
یکی سیاهی محض که از ان تیره تر نباشد یکی سفیدی بحت
که هیچ شایبه از رنگ دیگر نداشته باشد و میان این
دو طرف رنگهای بسیط و مرکب غیر محصور متصور است
که بعضی از انها در بعضی لغات مسمی باسمی معین شده اند
مانند بنفش و سبز و بعضی را چون نامی معلوم نیست هنگام

تغیر بچیزی که شبیه باشد نسبت میدهند مانند عسلی
وجوزی و بزعم محرر این حروف اصل رنگها در اسب پنجست
سیاه و سرخ زرد و کبود و خاکستری و سفید و باقی رنگها
باینها برمیگردد یا از اینها مرکب چنانکه از ملاحظه تفصیل
ان معلوم میشود اما سیاه که عرب انرا ادهم میگویند انکه در کمال
تیرگی باشد و همچنین انکه برنگ فیل و جاموش باشد خوب نیست
مگر بعضی را که سرخی در چشم داشته باشد که در اینصورت بدنما نه
و سرکش و لگدزن خواهد بود و انچه در حوالی بینی سرخی داشته
باشد و شکمش بزردی زند که عرب انرا احوی گویند او را خوب
میدانند و از رنگهای سرخ انچه مایل بسیاهی باشد و یال
ودم ان سیاه باشد کمیت گویند از همه رنگها بهتر است
و در گرما و سرما و گزیدن پشه و مگس و زنبور و کیک و گرسنگی
و تشنگی و مرض و سختی در همه اینها صبور باشد و ان چند
قسم است بعضی بسیاهی مایل و بعضی بسرخی و بعضی صاف
و بعضی تیره و ضابطه در جمیع اقسام انست که هرگاه یال و دم
ان سیاه باشد کمیت گویند و اگر سرخ رنگین یا مایل بسفیدی
باشد اشقر گویند و بهترین رنگهای اشقر انست که بگل ارمنی
مایل باشد

۱۳ بگل ارمنی مایل باشد و اسبان اشقر تندخو و دونده میباشند
اما سم و کمر ایشان سست و صبر در گرسنگی ندارند و انچه
از کمیت و اشقر کم رنگتر باشد مثل سرخی گلی که از گلاب
گیرند اگر هیچ شایبه از رنگ دیگر نداشته باشد
خوبست و از رنگهای زرد که سمند گویند انچه بزردی تخم مرغ
ماند و گلها بقدر درهم از اصل کم رنگتر باشد و انچه
برنگ صندلی و زانو و سم و یال و دم سیاه باشد و بر پشت
از یال تا دم خط سیاهی کشیده باشد بسیار خوبست
و اسبی که سیاه و سبز خنگ و کبود نیز گویند و رنگ ان
فی الحقیقه مرکب از سیاهی و سفیدیست یعنی بعضی از یالهای
موی او سیاه باشد و بعضی سفید است خوب میدانند
خصوصا بعضی را که گلهای مایل بسرخی بقدر درهمها داشته
باشد و کبود خاکستری که هر تار موی او خاکستر رنگ
او بید است و این قسمیست که از جمله اصول الوان خمسه
گرشمرده شد و از اسبان سفید که او را اشهب گویند
و بعضی را که دهن و پیشانی و دست و پا و چشم و یال و دم
و سم ان سیاه باشد بسیار خوبست و مبارک است و اگر دست

و پای و سم آن سفید باشد ضعیف و سست میباشد و اگر
از رنگها آنچه ابرش باشد یعنی نقطهای کوچک مخالف اصل
رنگ بدن داشته باشد چندان خوب نیست و هم چنین
مدنّر یعنی بجای نقطهای کوچک نقطهای بزرگ باشد و ملمع
یعنی آنچه بجای آن نقطها گلهای بزرگ باشد مثل پلنگ
بباشد و هم چنین ابلق و چنین مشهور است که اسب
نجیب عربی ملمع و ابلق نمیباشد اینست خلاصه الوان
و عربان هر یک از رنگهای مذکور اقسام اثبات کرده اند
در خوبی و چون بهر قسمی نامی قرار داده اند و چون در خوبی
و بدی فرقی چندان ذکر نکرده اند از اینجهة مذکور نشد
مؤلف کتاب اقوال کافیه چنین نقل کرده که شیبان
بن عبد العزیز بعد از آنکه با مروان حمار جنگ
و جدال بسیار کرد و اکثر لشکر او کشته شدند قرار
بر فرار دادند و لشکر مروان از پی ایشان میرفتند در اثنای
گریختن غلام خود را فرمان داد که ببین از لشکر مروان
کسی جدا شده و بما نزدیک رسیده یا نه غلام گفت بلی
مردی بر اسب سفید سوار و از لشکر پیش افتاده بما نزدیک

شیبان متوجه

شیبان متوجه آفتاب شده غلام خود را گفت رو با آفتاب
بر آن که اسب سفید تاب مقابله آفتاب را ندارد و بعد
از ساعتی باز غلام را گفت ملاحظه کن غلام بعد از ملاحظه
گفت شخصی بر اسب سیاهی سوار است و از همه لشکر
بما نزدیکتر شده فرمود که در میان گل و زمین سنب بران
که اسب سیاه در گل توانائی ندارد پس بعد از زمانی دیگر
از غلام پرسید گفت سواری با اسب اشقر سوار است
و نزدیک بما میرسد فرمود در میان تا سنگلستان و زمین
صلب بران که سم اسب اشقر سست میباشد بعد از
لحظه باز پرسید غلام گفت سواری بکمیت نزدیک رسیده
بحسب اتفاق آن غلام بر اسب کمیت سوار بود چون شیبان
میدانست که گریختن از اسب کمیت میسر نیست و هیچگونه
علاج نمیشود اسب خود را بغلام داد و اسب غلام را سوار
شد و بسوی سوار دشمن باز گشت و آن مرد را بقتل رسانید
و باز شروع بگریز نمود تا هنگامی که از بیم شر دشمن نجات یافت

در ذکر غره و تحجیل و سایر علامات که اختلاف

الوان یافت شود هر اسبی که یکرنگ و بی نشان باشد

از ابهم و صمت گویند و سفیدی بر سر بینی تا لب بالا
باشد آن را رثمه گویند و سفیدی پیشانی اگر بقدر درم
یا کوچکتر باشد آن را قرحه نامند و اسب را اقرح گویند
و اگر بزرگتر باشد آن را غره و اسب را اغر گویند و اگر تا بینی رسد
باشد آن را غره سایله خوانند و سفیدی که بر چهار دست
و پا یا دو پا و یکدست و یکپای باشد آن را تحجیل و اسب را
محجل گویند و چون ذکر بعضی از علامات در ابیات مسطور
شده مناسب چنان نمود که اولا بشرح آن احادیث
پرداخته شود و بعد از آن اقوال سلف مذکور گردد و در
کتاب من لا یحضره الفقیه از سید و سرور کاینات چنین
منقولست که الخیل معقود بنواصیها الخیر الی یوم القیمة
والمنفق علیها فی سبیل الله کالباسط یده بالصدقة
لا یقبضها فاذا اعددت شیئا منها فاعدد اقرح ارثم
محجل الثلاثة طلق الیمین کمیتا ثم اغر تسلم و تغنم
یعنی خیر و برکت در پیشانی و کاکلهای اسبان بسته است
تا روز قیامت و هر کس نفقه دهد اسبان را در راه خدا
مانند کسیست که دست بصدقه دادن گشاده باشد و هر گاه

دست در ان

هدای

دست در آن نبندد و بس هر گاه خواهی اسبی برای خود مهیا
و مهیا سازی آماده کن آنچه اقرح ارثم محجل الثلاثه مطلق
الیمین کمیت باشد بعد از بیان علامات متفرقه بدین که ثم اغر
یعنی بعد از این مرتبه مرتبه اسب دیگر است که غره داشته
باشد با ین مفرما تسلم و تغنم یعنی با آن اوصاف و علامات
اسبی داشته باشی سالم خواهی بود و غنیمت خواهی برد و در کتاب
مذکور از صدر نشین مسند ارتضی یعنی حضرت امام رضا روایت
شده که فرمود اهدی امیر المومنین الی رسول الله ص اربعة افراس
قال صفها فقال هی الوان مختلفة قال فیها وضح قال نعم
قال فیها اشقر به وضح قال فامسکه علی قال و فیها کمیتان
اوضحان فقال اعطهما ابنیک قال والرابع ادهم بهیم قال
واستخلف به نفقته لعیالک انما یمن الخیل فی ذوات
الاوضاح یعنی بهدیه آورد امیر المومنین ع بسوی حضرت رسول
چهار اسب از شهر یمن پس بخدمت آنحضرت آمده گفت
ای فرستاده خدا هدیه آورده ام از برای تو چهار اسب حضرت
فرمود که ذکر کن اوصاف آنها را گفت رنگهای مختلف دارند
فرمود که آیا در آن میان اوضح هست یعنی آنچه سفیدی بر دست

و پا یا پیشانی داشته باشد امیر المؤمنین جواب داد اری
یکی از انها اشقر اوضح است انحضرت فرمود از انجهة می
نگاه دار باز حضرت امیر المؤمنین عرض کرد که و کمیت
اوضح نیز هست فرمود انها را بفروش از خود که حسنین
باشد بخشش گفت چهارم ادهم است یعنی سیاه یک رنگ
فرمود ان را بفروش و پس از فروختن ان بسبب نفقه عیال
خود بر رستیله میمنت و مبارکی اسب منحصر است در انها
که اوضح باشند و این حدیث نیز در کافی مذکور است
باندک تفاوتی و تتمه نیز انحضرت امام رضا روایت
کرده اند بعد از نقل این حدیث فرمود که کرهنا البهم
من الدواب کلها الا الحمار و البغل و کرهت شبه الاوضاح
فی الحمار و البغل الا لون و کرهت القرح فی البغل الا ان یکون
به غرة سائلة و لا استحبها علی حال یعنی مکروه و ناخوش است
نزد ما انچه از ما یک رنگ باشد از چهار پایان مگر الاغ
و استر و من ناخوش میدانم نشانه سفیدی در پیشانی
الاغ و استر مگر تا سر بینی رسیده باشد و بهر تقدیری
یعنی سفیدی خواه تا سر بینی رسیده باشد خواه نرسیده
باشد

باشد من خواهان نیستم و نیز در کتاب من لا یحضره الفقیه
از امام معصوم مرویست که من اراد بغل فرسا اشقر او اقرح
فان کان اغر سایل الغرة به وضح فی قوائمه فهو احب
الی و لم یدخل بیته فقرا ما دام ذلک الفرس فیه و ما دام فی
ملک صاحبه لم یدخل بیته حیف یعنی هر کس بخرد اسبی اشقر
صاحب قرحه یا اغر پس اگر غره سایله داشته باشد و سفید
در دست و پای او باشد دوست میدارم او را و داخل خانه
نمیشود فقر و احتیاج تا ان اسب در ان خانه باشد و یا مادام
ان اسب باشد ظلم داخل خانه او نمیشود و این حدیث
حدیثی است که در باب اول مذکور شد و نیز در کتاب
مذکور از انحضرت ذکر شده است که من خرج من منزله
غیر منزله فی اول الغداة فلقی فرسا اشقر به اوضاح
بورک له فی یومه و ان کانت به غرة سائلة فهو العیش
و لم یر فی ذلک الامر الا سرورا و قضی حاجته یعنی هر کس از خانه
خود یا از خانه دیگری غیر خانه خود بیرون رود در اول روز
برخورد با اسبی اشقر که سفیدی در پیشانی او یا در دست
و پای او باشد مبارک باشد از برای او ان روز و اگر ان اسب

غره سایله داشته باشد تمام عیش و شادمانی نیست و نمی بیند
ان روز مکر شادمانی و خوشحالی و بی‌غمی او در بخدای تعالی
حاجت او روا نیست انچه احادیث مستفاد شده و از برکت
این فن چنین معلوم است که قرحه و غره و تحجیل میمون و مبارکست
خصوصاً اسب سیاه چهار دست و پا سفید که پیشانی و لب
بالای او سفید باشد مبارکست و همچنین اسبی که دو پا و دو دست
چپ او برنگ ان سفید باشد و دست راست ان برنگ بدن که انرا مطلق
الیمین خوانند از هر رنگ بوده باشد بسیار مبارکست
واگر یکدست یا هر دو دست سفید باشد و پاها سفید
نباشد انرا اعصم میخوانند و بد میدانند اما در صورتی
که دو دست ان سفید باشد و پیشانی انهم سفید باشد
چندانی بد نمیدانند و انرا اعصم نمیکویند و اگر یک پا سفید
باشد انرا ارجل کویند و بد دانند خصوصاً اگر یک پای دست
سفید باشد اما اگر پای او در حالت پیشانی سفید باشد
خوب میدانند و اشعار عربی در مدح ان هست
واگر یکدست و یا برخلاف یکدیگر سفید باشد یعنی یکی
از راست و یکی از چپ بد میدانند و انرا اشکال و اسب را
مشکول

۱۷

مشکول میکویند و در تفسیر اشکال بعضی از چهار دست و پای
مطلق و باقی محجل و بعضی از انجمله محجل و باقی مطلق گفته اند
وانچه اول مذکور شد اصح است و بعضی الانتهای اگر مشکول سفید
در پیشانی داشته باشد مکروه نیست و اسبی که در پیشانی ان
موی چند سیاه داشته که انرا غره یا قرحه شهباکو باشد
و همچنین بعوض غره خطی سفید از چشم تا چشم کشیده
باشد تا در سفیدی غره خطی سیاه باشد که راه برون
نداشته باشد این هر سه قسم را بد میدانند و اسبی که چشم
کبود خصوصاً اسبی که یک چشم ان کبود باشد که انرا ضیف کویند
بسیار بد است و همچنین اسبی که بر زبان او خطی چند
سیاه یا بر اندرون دهان یا بر خصیه یا بر سفیدی
چشم نقطهای سیاه داشته باشد و همچنین اگر بعضی
از تارهای دمش سفید و باقی برنگ دیگر باشد این صفات
بد میدانند و بعضی گفته اند اگر اعصم دمش سفید باشد
بد است والا صد ان مکروه نیست و اسبی که بر سینه
نقش یک شتر یا بیشتر یا کمتر چرخی مبارکست
در ذکر انچه تعلق بهیات اعضای اسب دارد ابتدا با

باید گوش اسب راست وتند باشد مانند گوش آهو و بقدر
بلند و از یکدیگر دور و تنگ سوراخ باشد و اندرون گوش
پرمو نباشد و سر گوش بطرف راست و چپ مایل و جنبش
سست بمرتبه که مایل بافتادن شود نباشد و موی کاکل
بلند و پیشانی شیر و گاو پهن و در فرو رفتگی که در آخر استخوان
بالای چشم است زیاده بلند نباید و چشم هرچند سیاه
وصاف باشد بهتر است مانند چشم آهو و در وقت
نگاه کردن باید نظر را بلند کند و چشم را گشاده دارد
وتند نگاه کند اگر بعد از تعب وماندگی بسیار چشم را
تنگ و نظر را افتاده داشته باشد و باید چشم نگاه کند
و در دو بجانب آن چشم مایل دارد چندانی عیب نیست ولیکن
چشم دقیق و تنگ نباید و اگر غلیظ باشد بمرتبه که هنگام
چشم بستن دشوار بلکه بگردد عیب عظیمی است و باید
که نور نظرش ضعیف نباشد و شب کور نباشد و استخوان
بینی درست او بی گوشت باید و هیچ وجه برآمدگی و فرو رفتگی
نداشته باشد و سوراخهای بینی او گشاده و نزدیک
بیکدیگر باشد بهتر است و بسیار باریک و بلند و دهن

فراخ و موضع برآمدن دندانهای آخر یعنی آخر آن
قوی و پهن میباید و میان لب و پیشانی هرچند دور
تر و صفحه رو کشیده تر باشد بهتر است و مجموع سر و روی
او بی گوشت و نازک پوست و بلند و افراخته و فرجه
میان دو استخوان زیر حلق فراخ باید چنانچه دو انگشت
سراسر گذرد و از گردن جائی که بسر پیوسته است که عرب
آنرا فایق گویند بلند باید که اگر آنجا بلند باشد تمام گردن
بلند خواهد بود و گردن هرچند بلندتر باشد بهتر است
و موی یال نیز بلند باید بود و گوشت پاره که بر گردن اسب
در دو طرف میباشد که مویهای ضعیف یال برآمده هرچند
قوی تر باشد بهتر است و دلیل قوت گردن خواهد بود
و گردن بقدر پهن باید نه زیاد و اسبی که گردنش کوتاه
و گرد باشد معیوب میدانند و مجموع گردن از پشت او تا جبهه
و بلندتر و میانش از طرفین برآمده تر باید و اگر اصل
گردن یا میانش افتاده باشد مذموم است و برآمدگی
که در آخر یال است بلند و از شانه دور و شانه پهن
و پشت کوتاه و پر گوشت و افتاده و سخت باید خلاله

چنانکه اگر دست زنند بپشت واندر زدد و کفل
با پشت پیوسته و درمیان دیان کوتاه و دراست نر
بلند باید دران و کفل پهن و پر گوشت چنانکه دانها
از یکدیگر دور باشند و دو طرف کفل یکسان بمرتبه
که هیچ برآمده تر از یکدیگر نباشد و استخوان دم راست
و کوتاه و موی آن بلند باید و مکروهست دم را بیکطرف
مایل دارد و علت این عادت میباشد و همچنین
مکروهست که دم از کفل بیرون آمده تر باشد و این در اصل
خلقت میباشد و زیر گردن آنجا که سینه بند کنند
پهن و اصل سینه پهن و گشاده و پر باید بود و دو
گوشت پاره که از دو طرف سینه برمی‌آید هر چند برآمده تر
باشد بهتر است و برآمدگی هر دو یکسان باید و استخوانهای
پهلو قوی و بیکدیگر پیوسته و شکم گشاده و کشیده
باید و دو خصیه مثل یکدیگر باید و بسیار بزرگ
و آویخته نباشد و اگر یکی بزرگتر از دیگری باشد یا در اصل
یک خصیه داشته باشد معیوب خواهد بود و ذکر
بلند نیز مکروه و ناخوش است و استخوان بازو که
میان شانه

میان شانه و ساعد است کوتاه و استخوان ساعد که
که پایین تر از بازوست و ذراع نیز گویند قوی و بلند
و بی گوشت چون ذراع سگ تازی باید و باریکی میان
ذراع است کوتاه و استخوان ساقهای او نیز کوتاه و بکوشت
و باریکی میانش بلند و همچنین استخوان بالای ساق
بلند باید و همچنین گفته اند وسط ساق پا
اگر از پیش ملاحظه کنند باریک باشد و اگر از پهلو ببینند
پهن نماید و اگر از عقب نظر کنند متوسط بنظر آید و زانو
در بزرگی و کوچکی یکسان و موی آخر ساق سیاه و نرم
و موضعی که میان سم و استخوان ذراع یا ساق است
که آنرا عربان رسغ و ترکان بجا و لوق گویند قوی و کوتاه
باید و سست نباشد چنانکه سم گاهی بطرف راست
و گاهی بطرف چپ مایل باشد و این عیب در پا بیشتر
دست میباشد و همچنین باید که راست بر سم نباشد
بلکه بقدر خمیدگی داشته باشد و این راستی در پا چند
عیب نیست و سم پهن و سیاه و میان تهی باید و سر سم
بجانب راست یا چپ مایل نباشد و اگر پیش سم بلند

وعقب تنگ باشد مذموم است واز انوشیروان منقول است
که گفته بهترین اسبان آنست که سه عضوش دراز و سه
عضوش کوتاه و سه عضوش عریض و سه غلیظ و سه
وسیع و سه صافی و سه سیاه باشد اما عضو دراز گردن
و گوش و رانهاست و سه عضو کوتاه استخوان دم و خردگاه
پشت و ذکر است و عضو پهن پیشانی و سینه و گردن
و سه عضو غلیظ موی کاکل و عصب دست و پا
و رانهاست و سه عضو وسیع سوراخ بینی و زیر
گردن و شکم است و سه عضو صافی کفل و موی یال
و موی دم است و سه عضو سیاه چشم و لب و سم است

در اتمام آنچه متعلق است

باندام و ذکر علامات نجابت و تندی هر گونه اسبی
که قابلیت تربیت دارد مثل آنچه مهر چشم و بینی شسته ا
باشد وانند ونشانه ایست در پاها نزدیک زانو نیز
از طرف اندرون مانند جرمی که آتش دیده باشد از کتب
این فن مفهوم میشود که این نشانها اثر چشم و بینی است
از آنجهه که کره است وقتی که در شکم مادر است سر خود را

از زیر شکم

از زیر شکم مادر بیرون آورده چنانکه چشمها در میان دستها
و بینی در میان پاها واقع میشود و بدین سبب این
نشانها بهم میرسد پس اگر این علامتها چنانکه مذکور
شد نباشد معلوم میشود که در شکم مادر بحالت طبیعی
نبوده و قابل تربیت نیست اما در کتاب من لا یحضره
الفقیه از حماد ابن عیسی منقول است که گفت از منبع
حقایق و دقایق امام جعفر صادق ع پرسیدند که چرا
در میان دو دست چهارپایان دو نشانه میباشد
به شکل داغ آنحضرت فرمود که آنموضع سوراخ بینی است
وقتی که در شکم مادر بوده این حدیث تکذیب سخن
سابق میکند و بنظر عقل نیز دور مینماید که هرگاه
چشمها در دست باشد بینی بمیان پاها برسد و بالجمله
علت حدوث آن هر چه باشد از دلایل نجابتست
و اسبی که خالی از این نشانها باشد معیوب و مذموم است
و چنین گفته اند که دو استخوان که بر دو طرف زانوی
دست است با یکدیگر موازنه باید کرد اگر آنکه زیر زانو
بلندتر است از آنکه بالای زانوست آن اسب البته تند خو

ود ونه خواهد بود ودم با خلاف این صورتست یعنی
انچه بالای زانوست بلندتر از این زیرین باید واین
صورت اگرچه نادر و کم یابست وخوشنما نیست بلکه
اگر عکس این باشد بنظر خوشتر اید اما از عمده علامات
تندی ودوندگی شمرده اند دیگر از علامات نجابت
انست که بلندی دو از میان هرد و سوراخ بینی تا میان
هرد و چشم مساوی باشد یا استخوان بازو و از ان
بلندتر نباشد واهل هند درین باب اهتمام تمام
دارند واین نشان را عمده خوبی میدانند دیگر از علامات
انکه بلندی گردن یعنی از محل رستن موی کاکل
تا سر دوش که اخر یا گردن است مساوی باشد با مجموع
پشت وکفل که اول سر دوش واخر یال است مساوی
باشد ان محل فرو رفتن دم است ودر وسعت سوراخ
بینی نیز مبالغه بسیار کرده اند که در دویدن از دم کند
نفس زدن عاجز نشود وگاه باشد که اسب تمام خلقت
خوش صورت را بدین علت بینی شکافند وبه
هیئات کنند ودر وقت دویدن باید که دست را
بلند کند

بلند کند چنانکه بموضع گذشتن تنگ نزدیک شود بلکه
او یخته باشد وچنین منقول است که عبد الرحمن ابن ام
الحکم وقتی که حاکم کوفه بود هزار اسب را در معرض
دوانیدن در اورد وابن قیصر اسدی که باسب شناسی
معروف ومشهور بود طلبیده سوال کرد که از این هزار
اسب کدام یک سبقت میگیرد اشارت بمادیانی
اشقر کرده گفت این اسب بر همه پیشی میگیرد اما ان
اما همان لحظه خواهد مرد بعد از ان اسبان را دوانیدند
مادیان از همه بگذشت وهمان لحظه بمرد از ابن قیصر
پرسید که بچه سبب این حکم کردی که این مادیان از همه
بگذشت گفت دیدم که در رفتار یکبار نه دو را بلند میکرد
ودیگری را میگذاشت ومجموع دست وپای راست را
سرعت حرکت میداد وهمچنین دست وپای چپ را
ودست ها را بطریقی بر میداشت که بموضع رسیدن تنگ
نزدیک میشد اینها علامت جلدی وتندی اسبست
پس پرسید که چون دانستی که خواهد مرد گفت سوراخ بینی
او تنگ بود ودر نفس زدن تنگ میشد از ان سبب حکم

بمردن او گردم   در دایره و سایر علامتها که هست
هر پیچشی که در موی بهم رسد باعتبار شباهت انرا
دایره گویند و دایره در چهار موضع باتفاق شوم
و مذموم است اول در میان سینه دوم سر دوش
و حوالی ان سیم دو طرف ران از چپ و راست
انجا که اسب گاهی دم خود را میزند یعنی تهی گاه
چهارم میان پیشانی اگر یک دایره باشد خوبست
اما اگر دو دایره باشد بسیار بد است و دیگر دوایر
که در اسب میباشد یک دایره را بعضی مکروه نمیدانند
و طایفه از متاخرین گفته اند دو استخوانی که بر دو
طرف راست و چپ زیر گوش برامده اگر دایره باشد
بد است و بر بالای پیشانی زیر موی کاکل اگر دو دایره
باشد بسیار خوبست و اگر یک دایره باشد بلیبا خلاست
دایره نباشد بد است و چنانست که اسب یک چشم
یا بی چشم باشد و اگر در عرض گردن دایره باشد چنین
گفته اند که اگر بدوش نزدیکست مکروه هست و اگر
بسینه یا سر نزدیکتر است خوبست و در زیر گردن

براطراف

براطراف سینه اگر دو دایره باشد مبارکست و بر پهلوی
انجا که پای سوار است مکروه هست خصوصا جانب راست
و اگر بر ذراع از اطراف بیرون یا اندرون دایره باشد
بعضی مکروه دانسته اند و اسب در وقتی که بسته است
اگر سر را بجانب راست و چپ اکثر اوقات حرکت دهد
بد میدانند و اسبی که بر دو جانب گردن یا سینه
فرو رفتگی مثل دو باره داشته باشد مبارکست و اهل
هند منقولست که دایره زیر موی کاکل خوب میدانند
و همچنین اگر در لب بالا دو دایره باشد نزدیک بیکدیگر
خوب میدانند و اگر اسبی که بر دو سینه اصلا دایره
نداشته باشد بد میدانند و همچنین دایره ذراعیه
و دایره زیر گوش را بد میدانند و اگر در زیر چشم یا زیر زانو
و دست و یا از طرف بیرون یا بر لب زیرین دایره باشد
مکروه میدانند و دندان بلند که از لب بلندتر باشد
یا انکه دو دندان اثنا از سایر دندانها بلندتر باشد خوب نیست
و همچنین اسبی که بیهوده دست بر زمین زند بد است و بعضی
علامات دیگر گمان دارند و خوب میدانند و دعوی میکنند

که اگر اسپی را کسی با این صفات و علامات داشته باشد هرگز
بیمار نشود و پیر نگردد و نمیرد و از این مقوله سخنان که هیچ عاقل
در ترتیب آن تامل ندارد میگویند و حکایت غریب در این
مقام منقولست که طایفه از اهل موسم آمد و شد کشتی
در عدن بودند و شخصی اسپی در معرض فروختن داشت آن
مردم هند چون آن اسب را دیدند رغبت تمام بخرید
آن نمودند و بسیاری بر قیمتش افزودند و بسعی تمام
آن اسب را خریدند شخصی از ایشان سوال کرد که این اسب
چه خوبی دارد گفتند هرگاه پادشاهی اسپی با این علامت
داشته باشد صد سال عمر میکند و هرگز غمناک و بیمار نشود
بعد از آن دو بجانب هند روانه شدند و پیش از رسیدن
نزد پادشاه خود کسی را بمژده آن فرستادند و از طلب
پادشاه احکام و نوشتها مشتمل بر تاکید بر خدمتکار
آن اسب میرسید و هنگامی که بدر خانه پادشاه میرسید
انرا خبر دادند از غایت خرمی و خوشنودی با حضار
مجلس باستقبال اسب شتافت چون بدر خانه رسیدند
اسب را سجده کرده پس متوجه ملاحظه یکان یکان
از اعضاش

از اعضایش شد تا وقتی بعقب آمد که کفل را میدید ناگاه
ناگاه لگدی بر سینه پادشاه زد و همان لحظه رشته
حیات که شیرازه التیام نفس و بدنست گسیخته شد و آن
خرمی بسوگواری مبدل شد و این معنی مراد آنست که بمحض
گمان و توهم این قسم اعتقادات نباید داشت و بدلیل
عقلی و حجت شرعی فریفته سخن خود رایان نباید شد
یعنی سخن کسانی را که برای خود و بعقل خود کار میکنند نباید
شنید و بر قولی که بر آن اعتمادی نیست عمل نباید نمود
و بجز خدا که سزاوار سجدات میباشد بر حیوانات سجده
نباید کرد

در بیان اقسام اسبها و خواص هر یک

بدانکه بهترین اسبها اسپیست که پدر و مادر هر دو عربی الاصل
باشد و اسبان طوایف عرب چندانکه با یکدیگر تفاوت
ندارند و از همه بهتر اسپ جماعتیست که در حوالی کوهستان
و زمین صلب نشیمن داشته باشند از این جهة که دست
و پای که از آغاز تولد سنگلاخ و زمین سخت عادت میکند
و مشق مشقت و ریاضت میرسانند و این قسم را که عربی خالص
باشد عتیق گویند و در روی ده از همه اسبان پیش است و در اقسام

خنك و بازی که محتاج بحرکتهای مختلف باشد طاعت و فرمان
برداری بیشتر از سایر مراکب مینمایند و شکل و جمال شتر بر نظر
از همه خوشتر جلوه گر است و در طلب هر گونه خواهش گرفتن
و از هر قسم مکروه سایر مراکب بگردش نمیرسند اما چون
اسبان جماعتی که در بادیه مسکن دارند نازک اندام میباشند
و اکثر در صحراها و اراضی هموار و زمینهای نرم نشو و نما یافته اند
از انجهت البته بر زحمتها و سختیها چندان صبر و طاقت ندارند
و در دویدن نیز عاجز میشوند بخلاف اسبان ترکی که بزبان
عربی انرا برذون گویند چون در اصل خلقت کوتاه گردن و فراخ خانه
جثه و درشت استخوان میباشند و در رهنمایی و تندی
و پیچ و خم حرکت با اسبان تازی نمیرسند اما تاب ریاضت
و صبر بر زحمت بیشتر دارند و چون مولد و منشا و موطن ایشان
در کوهستان و زمین صلب است از اغاز تولد دست و پای
ایشان بسختی عادت نموده استخوانشان کمال صلابت بهم میدارد
و بعضی همین معنی را باعث ان میدانند که اسب ابلق در ترکی
بسیار و در عربی کم است از انجهت که محل و مادیان در وقت
ازدواج اگر کوه و دشت و بیشه و اب و سبزه و این قسم

امور

امور رنگارنگ در نظر دارند نطفه نیز بالوان مختلفه
صورت می پذیرد و اگر همین یک رنگ روان تا صحرای هموار
در نظر است نطفه جز یک رنگ صورت نمی پذیرد
و بر رنگ محل یا مادیان صورت می پذیرد و گفته اند که اگر کسی
رغبت به تحصیل ابلق یا ملمع یا محجل داشته باشد میباید
که در وقت ازدواج جامه رنگین یا انکه چیزی رنگارنگ
باشد بهیاتی که اسب را بدان الفتی باشد پس بطریقی که
خواهند در نظر اسب بدارند که این معنی باعث اختلاف
احوال کره میشود و اسبان ترکی که اکثر ده دار و بر سبیل ندرت
بعضی تند و دونده میشوند چنانچه نقل کرده اند که یابوی
در روز و شب و یکروز و نیم صد فرسنگ راه را تاخت کرده
اما بیشتر کند و کاهل میباشد و عرب مطلق مرکب را
خصوصا یابو گفتن نیکو نمیدانند و ادم بی شعور را باعتبار
تشبیه یابو گفتن گویند و قسم سیم از اسب انست
که پدر ترکی عربی و مادر ترکی بوده باشد از اهم چنین گویند
اما قسم دیگر بلکه عکس این باشد یعنی پدر ترکی بوده و
مادر عربی باشد انرا منصرف گویند و این دو قسم در بعضی

صفات بهم شبیهند و بعضی از آنها بلند و در حدت
ثواب نخواهد داشت اسب نجیب اینچنین برزون گویند
آمده چنانکه در باب اول این مرحله مذکور شده و نیز
در کتاب کافی از ابن طیفور روایت شده که گفت
سئلنی ابو الحسن علیه السلام ای شیء ترکب قلت
حمارا فقال بکم ابتعته قلت بثلاث عشر دینارا فقال
ان هذا لهو السرف ان تشتری حمارا بثلاث عشر دینارا
وتدع برذونا فقلت یا سیدی ان مؤنة البرذون اکثر
من مؤنة الحمار فقال الذی یمون الحمار یمون البرذون
اما تعلم انه من ارتبط دابة یتوقع به امرنا ویغیظ
به عدونا وهو منسوب الینا ادر الله رزقه وشرح
صدره وبلغ امله وکان عونا علی حوائجه یعنی پرسید
حضرت امام موسی کاظم که بر چه سوار میشوی گفتم بر
اولاغ گفت بچند خریده ای گفتم بسیزده دینار و مراد
از دینار یک مثقال طلای شرعی سکه دار است فرمود
این اسراف است که اولاغی را بسیزده دینار بخری و یابو را
نگیری گفتم ای سید و سرور من خرج یابو بیشتر است

از خرج اولاغ

از خرج اولاغ فرمود آنکه مؤنت خرج اولاغ میدهد
خرج یابو را نیز میدهد مگر نمیدانی که هر کس که آن یابو
ببندد که از آن توقع اعانت و محاربه با عدوی ما یعنی
جهاد در رکاب امام زمان داشته باشد و خشمگین
سازد بسبب آن دشمنان ما را آنکس منسوب بما و از شیعیان
ما باشد هر آینه بیابی میرساند روزی او را و گشاده میکند خدا
سینه و دل او را و میرساند با او آنچه میخواهد و
مددیست او را بجهة برآمدن حاجات و حین
ظاهر میشود که ابن طیفور قدرت بر خریداری اسب
عتیق نداشته و اگر نه آنحضرت او را بخریدن یابو مأمور
نمیساخت و به تحصیل اسب عتیق امر میفرمود

در فرق میان مادیان و فحل در بعضی از صفات

وذکر مجملی از صفات دیگر آنچه قبل از این مذکور شد
و شکل و اندام و علامات مشترک میان هر دو قسم است
مگر بلندی و کوتاهی لکن چنانکه ایمائی بآن نیز واقع و همچنین
کوتاهی در گردن مادیان آنقدر عیب نیست که در اسب
و میان ران مادیان تنگتر بهتر است که اگر فراخ باشد سست

خواهد بود و دیگر بسیار خفتن در مادیان عیب است
و اگر اسب نر بسیار بخوابد و در خواب ناله کند پسندیده نیست
و همچنین در علف خوردن فحل باید آهسته آهسته علف
خورد دو ساعت سر برداشته زمانی توقف
نماید بخلاف مادیان که باید علف را بزودی تمام بخورد
و توقف نکند و در ترجیح از این دو قسم بر دیگری از طرف
سخنان گفته اند و در طریق عامه از طریق عامّه از حضرت
رسالت پناه ترغیب بر داشتن مادیان روایت شده
از آنجهه که هم منفعت سواری حاصل می شود و هم
کرّه می آورد و یکی از شجاعان عرب نقل کرده اند که در جنگ
گفت هرگز بر اسب سوار نمیشده از سبب آنکه میترسید
فحل نجیب در اثنای حرکت بول را محبوس میدارد
و گاه باشد که باین علت بترکد بخلاف مادیان که هر گاه
حرکت ضرور شود ابتدا آب می اندازد و بدین سبب
اسب نمی ترکد و بعضی مطلق فحل را بهتر میدانند
از آنجهه که توانا تر و صبور تر از مادیان میباشد و آنچه
بتحقیق

بتحقیق پیوسته از قدما منقولست اینست که در غارتها
و شبیخونها و سایر مواضع که اختفا و پنهانی مطلب باشد
مادیان چون شیهه کمتر میکشد بهتر است و در جنگ صف
یا قلعه گیری فحل مناسبست چونکه قوی تر و جهنده ترند
و تند تر میباشد و در مشقتها و زحمتها اسب خصی نیکوست
از آنجهه که صبر و تحمّل بر زحمت و مشقّت بیشتر دارد و اکثر
اقسام اسب خصوص اسب فحل گاهی اخلاق ناخوش میدارند
که بعضی از آنها بمعالجه و تدبیر زایل میشود و بعضی قابل علاج
نیست و چون در شناختن اسب بسیط معرفت این عیوب
ضرور است مجملی در این باب مذکور میشود که از آنجمله کری
و کوری و کنگی باین طریق معلوم میشود که از آوازها و استمال
مهیب متأثر نمیشود و اگر مادیان را ببیند شیهه نمیکشد و از
جمله عیوب آنست که چپ باشد یعنی در داخل شدن آبها
و بر آمدن بجای بلند دست چپ را پیش گذارد و این عیوب اکثر
در اصل خلقت باشد و امّا حادث آنچه میشود اوّل حرونیست
که از همه بدتر است و آن چنان باشد که در موضعی بایستد
و هرچند تازیانه بر او زنند نرود و دیگر ترسناکیست که از

اکثر چیزها بترسد و رم کند دیگر دندان گرفتن و لگد زدن که گاه باشد
که گاه باشد چون سباع شود دیگر سرکشی چنانکه دهنه لجام بدندان
بگیرند و بهیچ گونه باز نه ایستند و گاه حرکات ناخوش کنند
و سوار را مشرف بافتادن گردانند دیگر آنکه در رفتن یا دویدن
بجانب چپ یا راست میل کند و گاه باشد که بهر دو طرف
رود و بهیچ وجه رفتار نکند و دیگر شموسی و آن منع کردنست
از سواری و گاه این معنی نسبت بیک شخص خاص باشد
بسبب عداوتی که با او دارد و بعضی اسبان خصوص ردیف را
منع میکنند و دیگر منع از زین و لجام کردن و مضایقه
در نعل بستن دارند اما اکثر اسبان بد نعل قوی و بد سم
میباشند و تاب ریاضت میارند و دیگر عثار که او را
سکندری گویند و از سستی دست و پا و از کاهلی و گاه باشد
که علت آن بسبب امراض سینه باشد و دیگر خفتن در آب
یا در ریگ روان و دیگر بسیار افشاندن دم و گاه باشد
که در آلودگی بول و بیشتر کثافتها و این حرکتها واقع میشود
و هر چه از عیوب مذکوره علاج پذیر است معالجه
آن در موضع خود که مناسب باشد ذکر خواهد شد و بعضی

احوالی را

احولی را از جمله عیوب شمرده‌اند اگرچه بد نماست اما احول را
مناسب میدانند و میگویند که دلدل احول بود
در آداب تربیت و شرح مسابقه ذکر سایر
مراکب و آن نیز بر سه باب مشتملست
در متعلقات ازدواج و تربیت کره تا هنگام
سواری فحل و مادیان هر دو نجیب و خوشرنگ
باید و اگر پنج ساله باشد بهتر است و مادیان را
پیش از آنکه بسال چهارم رسد فحل نباید انداخت از آنجهة
که مغز استخوان در سال سیم قوی میگردد پس اگر در آن سال
آبستن شود هم مادیان ناقص میماند و هم کره ضعیف
و بی قوت خواهد و باید اول مادیان سواری کنند چند
روزی چنانکه اندک میل بلاغری کند و بعد از آن
فحل و مادیان را مکرر بیکدیگر بنمایند تا هنگامی که آثار
رغبت از طرفین ظاهر گردد بعد از افکندن فحل بمادیان
یک هفته صبر باید بعد از هفته اگر رغبت داشته باشند
باز بجهانند و همچنین تا سه نوبت پس اگر یکی از این
مراتب بار گرفته باشد بعد از چهل روز مستحکم میشود

علامتش انست که مادیان دیگر رغبت ندارد و فحل را
مانع میشود و علامت دیگر انکه سر پستانها سیاه میشود
و چنین گفته اند که اگر از جانب راست پستان شروع در ورم
و سیاهی کند کره نر خواهد بود و هرگاه از طرف چپ
ماده باید شد و از رومیان منقولست که در وقت اجتماع
و ازدواج اگر باد جنوب بوزد کره ماده صورت می پذیرد
و از ایشان نیز روایت شده که بهترین اوقات جهة
فحل افکندن چهارپایان ماه کانون الاخر و شباط
و از رونیسا دنست که پنجاه روز دیگر بعد از تحویل نوروز
جلالی بانجام میرسد و فارسیان را اعتقاد اینست
که بهترین فصول از بیست و دوم اذار ماه تا بیست و سیم
اسفند است که مجموع سه ماه و یکروز باشد و اخرش
دوازده روز قبل از نوروز است و ظاهر این معنی
نسبت بسردی و گرمی هوا متفاوتست و ضابطه انست
که ملاحظه حال کره نمایند که در وقت اعتدال عضوا و اول
دمیدن علف متولد شود و مدت حمل باتفاق
کمتر از نه ماه نمیشود و در اکثر ان خلاف کرده اند

و بعض

و بعضی یازده ماه و ده روز گفته اند و جمعی یازده و یازده
روز گفته اند و طایفه دوازده ماه تجویز کرده اند
و کره هر چند که بیشتر در شکم بماند قوی تر خواهد شد
باید که در ان مدت مادیان را ندوانند و سواری بسیار
نکنند و بهیچ وجه زحمت مادیان ندهند و بعد از تولد
بهتر است که یکسال شیر مادر بخورد و اگر بسبب یا مانع
ابستنی یا مانع دیگر شیر حیوانی دیگر او را پرورش دهند
و بعضی نیز خرما بدهند پس اگر خواهند که بزود فربه و قابل
سواری شود و بدن و رنگ و موئش صاف گردد
شیر گاو دهند و اگر غرض بسبکی و دوندگی باشد شیر
گوسفند و اگر قوت و سختی استخوان مطلب باشد
شیر شتر دهند و بعضی در زمان چنین روزها او را بعلف
عادت میدهند و بعد از انکه استخوان او قدری
سخت شده باشد جو میدهند از انجهة که قوت بیشتر
دارد و استخوان را بزودی قوی میگرداند و بدین سبب
هر قدر جو میتواند خورد اگر زراعت دهند باید نصف
او را داد و بهترین تربیتهای کره انست که در زمینهای

سخت سنگلاخ انقدر که دشوار نباشد از عقب مادر بدوانند
که سم و استخوانش بصلابت براید و اگر متوسط الخلقه
باشد یعنی بسیار قوی و ضعیف نباشد یک سال و نیم
سواری نباید کرد و بعد از هیجده ماه شروع در سواری
باید کنند اگر قبل از ان سوار شوند پشت و دست و پا
سنگین میشود و بعضی گفته اند تا دوازده چهارده ماه
باید سوار شد و اگرچه زیاده ضعیف یا قوی باشد
بتقدیم و تأخیر سواری جایز است
در آداب سواری اول که زین بر پشت کره گذارند هر چند
تندی و بدخوئی بیند بد نیست از انجهة که علامت
سختی و توانائیست و اگر در انوقت بدخو نباشد سست
و کاهل خواهد بود اگر زیاده سرکشی کند چندان بر دست
و پا و لگد در کردن او افکند و اگر در زمین هموار میسر
نشود در میان الی عمیق برده بجدار و لگد او را مقید سازند
و دو سه روز بی انکه کسی سوار شود قدری راه او را ببرند
و هر روز مقداری افزایند انگاه شخصی کوچک صاحب
وقوف سوار شود چه اگر او را اول سوار سنگین بر او نشیند

دست و پا

دست و پا و پشتش سست شود و چند الخ ترقی کند و باید
برانند انمقدار که دشوار نباشد و روز بروز قدری
بر مسافت افزایند و بعضی روزها استراحت فرمایند
و سوار نشوند و این امور بنظر بقوت و ضعف کره مختلف
میشود و عنان از دست باید گرفت که بهیچ وجه طرف
دیگر مایل نباشد و زیاده سست نباید داشت و سخت هم
نباید کشید و باید که میل و اعتقاد و اعتبار سوار بیشتر بران
رکاب بوده باشد و خود را در پشت اسب سبک دارد
و بعقب میل نکند مگر بمسافتهای سرنگون و از هر چه
کره رم کند باهستگی نزدیک ان باید برد و گاه باشد که در مشتی
نیز باید کردن و انمواضع بلند و جاهای وسیع مانند
جداول و غیر انها بجهانند و در اثنای رفتار باز دارند
که باعث حرون میشود و در هر باب مدارا و حکمت باید
کرد تا هنگامی که رفتار ابیسه که قسمی است از رفتار
در میان عربان معروف و در میان ترکان مشهور است و قایم
و علامتش انست که پاها را بجای دست رساند یا بالاند
و هر چند بیشتر کند راند بهتر است چون چابک شود

گاهی باید دوانیدن و تعلیمها باید داد که بطرف راست
و چپ باید بگردد و باندک اشاره بایستد و بعد از آنکه
در این سه که تند شد دویدن را بحد کمال رسانیده باشد
و تعلیم تندی و تیزی باید داد و نیز گرگ دو باید آموخت
و آن میانه رفتار و دویدنست و این دو قسم در مسافتهای
دور که قطع آن بر سواری شود نه و آن گرگ دو برود از آن
جهت که دوانیدن در آن قدر مسافت باعث هلاکت
اسب میشود و برفتار هموار راندن فرصت وفا نمیکند و دو
دیگر هست که عربان آن را هملجه و ترکان یورقه گویند روش
استر و یابو است و در اسب عربی این روش نادر میباشد
مگر بزحمت بیاموزند و در هر مرتبه از رفتار باید که حفظ
آن رفتار نمایند و هیچ یک با دیگری آمیخته نگردانند
و دیگر تعلیمها که در جنگ ضرور میشود باید تعلیم کرد مانند
گردشها و جستنها و ایستادنها هر یک در جای خود و آلت
تعلیم چهار چیز است عنان را مساوی داشتن از آنجهت که
بدهنه پیوسته است و رکاب و چوب تعلیم و تازیانه
اما در این سه عنان را درست باید گرفت و گاهی با رکاب

با و تعلیمی

با و تعلیمی اندک اشاره باید کرد بقدر آنکه خبردار شود
و قطره را تند گردانند و اگر در روش غلط کند باشاره
عنان آگاه گردانند و در هملجه که یورقه باشد این را اشاره
زیاده تر باید که پیوسته رکاب و عنان یا تعلیمی قطره را
بیفزاید و با عنان هموار و در گرگ دو و آن صریح تر و تند تر
و در پویه و تاختن چندان احتیاج بعنان نیست والتزاق
از مهمیز تنها مقصود حاصل میشود و اما در قسم ثانی گاه باشد
که محتاج بتازیانه شود و در باز داشتن مدار بر عنان است
و اسبی که اخلاق بد داشته باشد لجامهای مختلف بر سر او اندازند
تا یکی از آنها در تعلیم مؤثر باشد و از عمده آداب سواری است
که در وقت پا در داشتن در رکاب بگوید بسم الله و بالله
لا حول و لا قوة الا بالله الحمد لله الذی هدانا
لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله سبحان الذی
سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین یعنی سوار میشوم بمدد کار
نام خدا و هیچ بازگشتی از بدی و توانائی بر نیکی نیست مگر
بسبب او و سپاس و ستایش مر خدای را که ما را راه نمود
باین سواری و نبودیم ما بمرتبه که خود را بپاییم اگر او

ما را رام نمی نمود پاک و منزه است از هرچه نشاید آنکسی که مسخر
گردانید از برای ما چهارپایان را در حالتی که در قوت با او
برابر نبودیم و حریف او نبودیم و در کتاب کافی و تهذیب
از سید کاینات روایت شده که هرکس در وقت سواری
این کلمات را بگوید محفوظ میباشد تا هنگامی که از چهارپا
فرود آید   در ازاله اخلاق ذمیمه آنچه قبل از این
از صفات و اخلاق مذمومه مذکور شد چون اکثر آن
ناشایستگی و بیوقوفی سوار حادث میشود و چاره آن
آنست که بملایمت یا بدرشتی در رفع آن سعی کنند تا عادت را
بالکلیه فراموش کند و اگر بسبب آن خوبهی زیاده باشد
بریاضت و سواری زایل گردانند و بعضی اسبی را که حرونی
کند و در یک موضع بایستد آهنی پاره گرم کنند بر سر ذکر
یا بر سر ناف او گذارند که بترسد و گاه باشد و شیخ جلیل القدر
علی بن طاوس علوی در کتاب امان الاخطار نقل کرده
که این آیه را بنویسند و بر گردن اسب حرون ببندند و بر گوش
نیز بخوانند بسم الله الرحمن الرحیم اولم یروا انا خلقنا
لهم مما عملت ایدینا انعاما فهم لها مالکون وذللنا

لهم

لهم فمنها رکوبهم و منها یأکلون و سرکشی و دندان گرفتن
بتربیت زایل نشود چاره آن دندان کندن و خصی کردن است
و بعضی اسبان سرکشی را گفته اند یک مهره پشت زیاده بر
اسبان دیگر دارد که در دوانیدن آن مهره بدرد می آید
چندان سید و که سوار را ببیند از دو این قسم قابل
و علاج نیست و در شموسی نیز لطافت تدبیرات تأثیر
میکند و چنین روایت شده که حضرت رسالت پناه ص
اراده سواری فرمودند براق شموسی کرد پس جبرئیل دست
بر یال براق گذاشته گفت شرم نداری از آنچه صلی
بجد که سوار شده است بر تو پیغمبری باشد از بندگان
خدا پس از محمد عزیزتر و گرامی تر نزد خدا از او پس
غرق عرق شده و عرق شرم بر جمیع اعضای براق
ظاهر شده قرار گرفت تا آنحضرت بر او سوار
گشت و بعضی اسبان مانع النزول میباشند یعنی هنگام
فرود آمدن سوار باشد والله علتش آنست که دخمی
داشته باشد در پشت و هنوز چرکه آن پاک
نشده باشد ظاهر نشده بهم آمده و چرک در آنمیان

میان مانده بسبب خارش پشت از حرکت سوار خودش
می‌ایستد و مانع فرود آمدن سوار میشود علاجش آنست
که موضع زخم را شکافند و هر کهنه‌ای که داشته باشد بیرون
آورده بقایای چند که در مرحله معالجات بعد از این مذکور
میشود معالجه سازند و منع نعل اگر علت آن ناشی از تنگی
نعلبند باشد که از آغاز رسیده و ترسیده باشد بلطائف
چاره گر شوند و اگر سببش خشکی و سختی سم باشد
دو سه روز پیش از نعل کردن چرب کنند که تراشیدن
دشوار نباشد و بشکنند و زیاده از قدر ضرورت نگیرند
نتراشند و از جمله آداب نعل بستن آنکه اگر سم اسب
بیکطرف مایل باشد از آن طرف زیاده تر بگیرند و از
جانب دیگر کمتر تراشند و نعلی که اطرافش متفاوت باشد
ببندند چنانکه طرف قوی بجائی افتد که کمتر گرفته اند
و طرف نازک بجائی که زیاده تر تراشیده اند و گفته اند
سه نوبت چنین کنند آن کجی زایل گردد و در سکندری
اگر علت آن باشد زجر و تأدیب باید کرد و در کتاب [illegible]
انس مسمی معادن و حقایق امام جعفر صادق مرویست که اضربوها

علی العثار

علی العثار ولا تضربوها علی النفار فانها تری ما لا ترون
یعنی بزنید چهارپایان را و مزنید در رم کردن از آنجهة
که چیزی می‌بینند که شما نمی‌بینید و در کافی منقولست که هر گاه
رم کنند یا منع از لجام کردن نمایند این آیه را و انی هدایه
در گوش او باید خواند افغیر دین الله یبغون وله اسلم من
فی السموات والارض طوعا و کرها و الیه ترجعون
یعنی آیا بجز این خدا میخواهید و حال آنکه مر خدای را
گردن نهاده هر کس در آسمان و زمین است برغبت
و کراهت و همه بسوی او باز گردیده میشوند و در تفسیر
این آیه بعضی گفته اند که تمام اهل آسمان و نیز طایفه
اهل زمین از روی رغبت و فرمان برداری فرمان
بردارند و طایفه دیگر بکراهت و بعضی گفته اند ثقلین
یعنی جن و انس بکراهت اطاعت نموده اند و باقی مخلوقات
برغبت

در آداب آب و علف دادن باسب

چون اکثر اوقات تربیت اسب در اوایل ایام بهار
بانجام میرسد و بسبب ریاضت سواری لاغر شده
علف تازه باید داد که فربه شود و در هر سال اقلا چهل روز

علف دادن اخلاط فاسده را دفع میکند و رنگ بدن
و موی او را صاف و روشن میگرداند و باید که علف
بسیار باشد اگرچه علف در بهشت و مایل بخشکی شده
باشد چندانی فایده ندهد و بدین سبب علف را
در مواضع مختلفه که هوای بعضی سرد و بعضی گرم باشد
باید کاشت و در تخم کاشتن باید تقدیم و تأخیر
نمایند که مرتبه مرتبه بدفعات میرسیده باشد
و پیش از برآمدن آفتاب بدروند که شبنم با او باشد
و کم کم هر نوبت آنمقدار که بیکدست توان برداشت
بدهند اگرچه یکنوبت علف بسیار دهند زود دل
زده شود و هر چند روز قدری نمک باید داد
که باعث کوارائی بسیار علف خوردن میشود و اگر نمک را
نخورد بسعی و جبر بخورانند و در ایام علف خوردن
سواری بسیار که بسیار که باعث رنج و واماندگی
میشود نباید کرد بعضی در اثنای ایام جو نمیدهند اما
بهتر است که هر روز ده یک یا هشت یک یا آنچه
عادت داشته باشد جو بخیسانند تا تمام آنگاه
باسب دهند

باسب دهند و مادیان را بیشتر توان داد بعد از اتمام
علف دادن یک دو هفته هر روز قدری یونجه ریزه
باید کرد و مقابل آن که نصف باشد کاه بآن آمیزند و بدهند
اما اگر سرما زیاده باشد یونجه نباید داد که زیان
دارد و اگر در غیر ایام علف اسب لاغر را خواهند فربه نمایند
جو نیم کوفته را بخیسانند و اندک اندک با آرد
آمیخته بدهند اگرچه بسیار بابلد بکرینا آمیزند
ترش میشود و اسب بآن رغبت نمیکند اما باید
بخورد او داد چون لاغر و کره را این غذای مناسبست
و بعضی یونجه تر و خشک را بهم آمیزند و نصف مجموع
جو پخته داخل کنند و باسب دهند و پختن دکردن
جو از آنجهت است که زودتر از معده گذرد و هضم
شود و یونجه اگر زود اسب را فربه میکند اما در
هوای گرم باعث امراض دیگر میشود لیکن اگر ضرور باشد
در جای خنک ببندند و آب بر بدن و خصیه او بریزند
و در وقت تشنگی آب برف و یخ بدهند و گفته اند
هیچ چیز اسب را فربه نمیکند که یخنی را قیمه کنند و با برنج

وآمیخته اندک اندک باسب بدهند ودر وقت نیز
تشنه گشت جو باید داد که باز گرفتن جو در هیچ حالت
خوب نیست واگر یخنی از گوشت خوک باشد بهتر است
ودر هر مرتبه قاعده آب دادن را مراعات باید کرد
اگرچه زیاده دهند احشا خشک شود و سرفه بهم رسد
وبعضی گفته اند که در تابستان گرمسیر از صبح تا شام
چهار مرتبه باید آب داد ودر عقب جو آب دادن
البته ضرر ندارد وباعث قولنج میشود خصوصا
بعد از سوار شدن اما اگر اسبی را چنان عادت داده باشند
آهسته آهسته از آن عادت را باید گرفت وبا ورزش
داد که اگر یکبار بسیار باشد که طلوع وحلقش خشک شود
وقی کند اگر چنین شود بعد از قی کردن اندک آبی
باید داد تا نشاط آید وکاه را اندک اندک باید داد
انقدر که خواهش تمام داشته باشد که برغبت بخورد
وهرچند کمتر بخورد بهتر است نظر باینکه بسیار کاه
تا دلیل چشم وکاهلی ودر گرما بی طاقتی ودر راه دور
بی صبر میگردد بخلاف جو که بسیار دادن بهتر است
وبهترین اوقات

وبهترین اوقات اول شب است وبعضی بوقت
اسب را عادت میدهند وآن باعث امراض میشود
اما گاهی که قدر عادت را تمام نخورده باشد اسب
جو را کمتر از عادت باید داد   در طریق
خدمتگار وقواعد تیمار از جمله آداب که در تربیت اسب
ضرور است موضع تیمار یا لیته صبح وشام است
ودر مقدمه اشاره مجملی در این معنی شد الحال بتفصیل
ذکر میشود که باید زیر دست وپای اسب خشک ونرم
وتمیز باشد یعنی موضع پا را بلندتر از دست بسازند
تا هموار واعتماد بدن بر دستها باشد وهر روز
دو مرتبه تیمار کنند بنوعی که هر کثافت وگردی که در
موی اسب باشد زایل شود ودر ضابطه آب وعلف
اهتمام تمام نمایند ودر وسط ساعت پیش از جو
بهیچ گونه کاه وعلف نه دهند که جو را برغبت تمام بخورد
وبهواهای مختلف اسب را عادت باید داد تا از سرما
وگرما باک نداشته باشد ودر زمستانها قدری
چوب گز صحرائی در اصطبل باید سوخت چنانکه دود

بدماغ چهارپایان برود که نفع دارد و از جمله قواعد
عربان اینست که هرگاه اراده گرو بستن و اسب دوانی
می‌نمایند روزی معین میسازند و چهل روز پیشتر
یکدیگر را اعلام نموده شروع در تربیت اسبان میکنند
و باین طریق که اسبان را در جلهای گرم می‌بندند و جلهای
متعدد میپوشند که عرق کنند و در این ایام کاه و یونجه
و جو پرورش داده اصلا علف تازه نمیدهند و هر دو سه
روز سواری میکنند و مرتبه بمرتبه در رفتن سواری
مبالغه مینمایند و اگر در میان کسی که بجهة دوانیدن معین شده
سواری کنند بهتر است و این قسم را تربیت تضمیر گویند
و آن ایام را مضمار نامند و نیز موضع بستن اسب را
در آن مدت مضمار گویند و باید نوبت سواری را
چنان قرار دهند که یک نوبت با روز وعده مطابق
افتد و در عرق فرمودن کمال سعی باید کرد که اگر سیصد را
چهارصد قدم بدواند مضطرب نشود و نفس زدن را
تند نکند اند چون اثر تربیت بمرتبه کمال رسد و در آن
روز وعده بر سر میدان آیند پیاده باید شد و یک دو کف
اب بردماغ

اب بردماغ و دهن اسب باید زد و لجام را بدست گرفته
چند قدم باید کشید آنگاه که از این پیشتر مذکور شد
سوار شده باید تاخت و در آن روز لجام و سایر
آلات سواری سبک باید و نمد زین تازه میان زین
که پشت اسب بدان عادت کرده باشد باید پوشانید
و زینی که سوار بر آن خو گرفته باید اسب را زین نمود که اگر
زین تازه و نمد زین تنگ باشد پشت اسب بیشتر
و زود مانده میشود و دیگر آنکه اگر سوار آن زین بیگانه
باشد حرکتهای ناخوش میکند و باعث زحمت اسب
میشود و سوار هرچند سبک باشد بهتر است و غلامان
در این باب مضایقه بسیار دارند تا حدی که اگر سواری
سبکتر از دیگری باشد بقدر تفاوت جو در ظرفی کرده
بر پشت اسب بر بندند و در سایر اوقات خصوصا
در وقت ریاضت هرچند لجام و زین و سایر الات
سبکتر باشد بهتر است اما بعد از اتمام تربیت اگر بجهة
ورزش روز جنگ الات سنگین بر اسب قرار دهند
گنجایش دارد چون در آن روز محتاج بپوشانیدن چیزی

چند جهة دفع تیر و شمشیر میشود و نیز شمشیر چندین از طلا
یا نقره یا امثال آنها بود و لجام میزنند که از اسب محفوظ
باشد و در تاختن هر چند قدم سر اسب را باید کشید که باعث
تندی میشود لیکن باید باهستگی بکشند که آرام بگیرد و آنچه
از شرایط بعد ازین مذکور میشود کمال مراعات نمایند
و در گرو بستن حیله و فریب و تن و بر بخاطر نرسانند که خلاف
شرع و عقل و منشاء فتنه و فساد است و در اخبار چنین
بنظر رسیده که در میان دو قبیله عمده از عربان بسبب
مکری که در اسب دوانی واقع شده بود چهل سال نایره
جنگ و جدال اشتعال داشت هزار کس هلاک شدند
نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا

در بیان معنی سابقه و الفاظی که در این

باب و مقام مذکور میشود و سابقه در لغت پیشی
گرفتن است بر یکدیگر و در اصطلاح این عمل دوانیدن
اسبانست بقدری که معلوم شود کدام یک پیش رونده یا
و سبق بسکون حرف گرو بستن و بفتح مالیست که بدان
گرو بسته میشود و در حدیث دیگر آمده که لا سبق

الا فی نصل

الا فی نصل او خف او حافر پس اگر در حدیث بسکون
حرف وارد شده مراد آنست که گرو بستن جایز نیست
مگر در نصل پیکان و خف یعنی آنچه بیشتر بجای سم است
و مراد سر دست و پاست در حیوانات سم دار
و حافر یعنی سم و اگر بفتح خوانند چنانکه در میان فقهای عصر
مشهور است مراد آن خواهد بود که دادن و گرفتن مال
گرو جایز نمیباشد مگر درین سه موضع و بنا بر احتمال
ثانی گرو بستن بی آنکه داد و ستد مالی در میان باشد
و در غیر این سه موضع نیز جایز خواهد بود مگر چیزی
چند که حرمتشان از شرع بدلایل دیگر معلوم است
مثل نرد و شطرنج و چنین گفته اند که این سه چیز آلت
جنگ جهاد است که عمده ارکان اسلام و اشرف عبادات است
و گرو بستن در اینها ورزش شجاعت و توانائیست ازین
جهة سنت شده و اگر کسی بقصد قربت کند اجر و ثواب
بر آن مترتبست و نصل را شامل تیر و شمشیر و سایر آلات
حرب گرفته اند و خف را اعم از دست و پای شتر و فیل
میدانند و حافر را در اسب و استر و الاغ جایز دانسته اند

واین قسم گرو بستن را در مرغان مثل پرواز کبوتر جایز نمیدانند
وهمچنین در دویدن آدم و رفتار کشتی در آب و کشتی گرفتن از این
جهة که داخل هیچیک از آن سه قسم اول نیست و مالی که بنا بر
گرو بسته میشود محتمل است که آن مال را جماعتی که اسب
میدوانند بدهند یا آنکه بعضی از ایشان یا آنکه شخصی بیگانه
مثلا اگر پنج کس باشند و هر یک هزار دینار بدهند
یا پنج هزار دینار را یک کس بدهد و کسی از ایشان یا شخصی
که در اسب دوانیدن رفیق نباشد بدهد این هر سه
قسم بحسب شرع مستحسن است و بگمان سنیان در گرو
بستن وجود محلل شرط است و مراد از محلل شخصی است
که بان جماعت رفیق شده باشد بشرط آنکه اگر اسب او بگذرد
مال گرو را بگیرد و اگر نگذرد چیزی ندهد و چون گرو را
بی او حلال نمیدانند او را محلل میگویند و بعضی حلال کننده
گویند و باعتقاد اکثر علمای شیعه بی او و با او گرو جایز است
پس هرگاه دو کس گرو بسته و هر یک از خود مبلغی حاضر
نموده یا بر ذمه خود قرار داده و محللی رفیق خود کرده
باشند اگر همه یک مرتبه با هم برسند یا آن دو کس همراه رسند

ومحلل پس ماند

و محلل پس ماند در اینصورت هر یک مال خود را
متصرف میشوند و محلل بی نصیب است و اگر محلل
همراه یکی از آن دو کس برسد ربع مجموع مال از محلل
و سه ربع دیگر از رفیق است و اگر یکی سه کس بیشتر برسد
ربع مجهول مال از محلل و سه ربع دیگر از رفیق است
و اگر یکی سه کس بیشتر برسند مجموع مال از او ست
و در لغت عرب هر یک از این اسبان را نامی معین کرده اند
اول مجلی میگویند یعنی ظاهر کننده از این جهة که توانائی
خود و وقوف سوار را ظاهر و آشکار گردانیده
و دوم را مصلی گویند از آنجهة که صلا در لغت بستان
بمعنی میان پشت یا بلندیهای آخر کفل یعنی دم و بلندی
که در دو جانب چپ و راست دم میباشد و چون
سر اسب دوم اکثر اوقات با یکی از این عضوها از مجلی
برابر میباشد آن را مصلی نامیده اند و نماز کننده را
نیز مصلی نامند از این جهة که در رکوع و سجود آن
عضو را حرکت میدهند و همچنین سیم و چهارم را تا ده
اسما معین کرده اند و در بعضی از کتب دوازده مرتبه

نیز منقولست و چون اختلاف بسیاری در اسامی
مراتب در کتب مذکور شده فایده چندانی ندارد

در شرایط مسابقه دوازده چیز است

که اگر در یکی از انها خللی باشد گرو را باطل میکند
انکه مسافت معین باشد یعنی موضعی که اسب
میدوانند معلوم باشد بعضی گفته اند که مجموع سواران
برابر بایستند بعد از ان شروع در دوانیدن
کنند بعضی گفته اند موقوفست بر بنای طرفین
و بحسب شرع ضرور نیست   انکه مسافت بحدی
باشد که چهارپایان قطع ان باسانی نمایند نه انکه
اکثر مردم حکم بضایع شدن اسبها در ان مسافت
کنند و عربان در زمین هموار اکثر اوقات زیاده
از صد تیر پرتاب مقرر نمیکردند که پنجاه هزار گز راه
بوده باشد   انکه چهارپایان مشخص باشند
باین طریق که یکان یکان معلوم باشد یا بنام یا نشان
یا بصفتی که احتمال دیگری نداشته باشد مذکور گردد
انکه احتمال پیش رفتن از هر یک چهارپایان
باشد

باشد و چنان نباشد که زیادتی بعضی از انها پیش از
دویدن هویدا باشد   انکه همه از یک جنس باشند
یعنی همه استر یا شتر یا مجموع اسب باشند
انکه شخصی بر ان چهارپایان سوار باشد پس اگر سوار
نباشد و بدوانند گرو باطل است   انکه همه سواران
یکبار شروع در دوانیدن کنند و هیچ یک از دیگری
پیشتر نه دوانند   انکه ان جماعت همه عاقل باشند
دیوانه یا سفیه بوده باشند گرو بستن انها باطل
خواهد بود   انکه جمعی باشند که ورزش جهاد و شجاعی
از ایشان نسبه بی ما است اگر زنان گرو بندند جایز
نیست   انکه مالی را که گرو بسته میشود خواه نقد
خواه جنس معلوم باشد و قابل نزاع نتواند بود
انکه گرو را بطریقی بندند که در پیش رفتن امید
نفعی باشد اگر مال خود را بجهة بطالت بندند باطل است
بهمین چند کلمه اکتفا شد و بتفصیل پرداخته نشد

در ذکر الاغ و استر از جمله مراتب

اولاغ است اگرچه بمذلت و خواری مشهور است

اما انبیا سوار میشده اند چنانکه از حضرت عیسی شهرت
دارد و بدین جهة او را راکب الحمار میگویند و در
کتاب کافی از حضرت امیر المؤمنین منقولست که حضرت
رسالت پناه صلعم اولاغی داشت عفیر نام با آن حضرت
سخن در آمده گفت که پدر من از جد پدر که با نوح
در کشتی بود نقل کرده اند که روزی حضرت نوح دست
بکفلش مالیده گفت از این اولاغ بهم رسد اینکه سید المرسلین
و خاتم النبیین بر او سوار خواهد شد و نیز از آنحضرت
مرویست که روزیکه حضرت رسالت رحلت فرمودند
عفیر افسار خود را گسیخته بر سر چاهی دویده خود را
در آن چاه انداخت و بمرد و نیز در کتاب مذکور
از معدن معارف و دقایق گوهر بحر حقایق امام
بحق ناطق امام جعفر صادق وارد شده بهترین
اقسام اولاغ مصریست و اولاغان وحشی اگرچه
رنگ و هیئات خوش دارند اما قبول تربیت
نمیکنند و از ازدواج اولاغ با اسب استر حاصل
آید اگرچه استر در جنگ و جدال چندانی بکار
نیاید لیکن

نیاید لیکن سواری آن در وقتی مناسبست که غرض اظهار
شجاعت بر عدم اراده گریز در نظر خصم باشد اما
در قطع مسافتهای دور و صعوبت میباشد و استراحت
در سواری استر بیش از سایر مراکبست و دلدل را
شکل استر نشان داده اند و بهترین اقسام آنست
که پدر و مادرش هر یک در مرتبه خود نجیب باشد
و آنچه از کشیدن اسب بر اولاغ حاصل میشود آن نتیجه
رهوار میباشد اما اکثر کوچک با اولاغ شبیه میباشد
و از خواص استر آنست که شباهت بمادر بیشتر از پدر
داشته باشد و اگر مادرش اسب باشد بهتر است
و از جمله خواص او آنکه منقطع النسل باشد و در بعضی
روایات از امیر المؤمنین منقولست که از استر نیز
مانند سایر حیوانات نسل حاصل میشد اما چون
نقل حمل هیمه بجهة ابراهیم خلیل نفرین کرد منقطع النسل
شد و بعضی گفته اند هر نوعی که از ترکیب دو نوع باشد
منقطع النسل خواهد بود و بهتر آنست که اگر استر نر باشد
خصی کنند که قوی و خوش خلق خواهد شد در آنچه

از اخلاق بد در اسب مذکور شد در استر بیشتر یافت
میشود از اینجهة در ریاضت محتاج شدید تر میباشد
و بعضی که بد سواری قبول تربیت میکنند جدا ربدست
و باکند اشته باید راند و اگر بعضی که در این مرتبه بدخو
و سرکش نباشد بمحض آنکه چوبی براو زنند یا ریسمانی
بر پای او بندند فرمان بردار میشود سرب برخوردگان
بپایهای او افکنده اگرچه بزودی راهوار میشوند
اما پی او را سست میکنند و بهترین رنگهای استر سیاه
یکرنگ است و بعد از آن کبود آنچه از علامات غرّه
و تحجیل که قبل از این مذکور شد در استر پسندیده نیست
و در احکام و هیئات اعضا و دوایر و افکندن و برآمدن
دندانها و معالجه امراض همان حکم اسب دارد
اما عمر استر بیشتر میباشد و در کتاب کافی نیز مذکور است
که معدن جواهر معالم امام موسی کاظم بر استری سوار
بود یکی از منافقین اعتراض کرد و گفت چه چیز است
این چهارپا که از پی دشمن نمیتواند رفت و در جنگ
هیچ بکار نمی آید آنحضرت فرمودند که عن سموّ الخیل و تجاوز

عن قموّ العیر

عن قموّ العیر و خیر الامور اوسطها یعنی از بلندی اسب
پست تر و از پستی الاغ بلندتر است و بهترین چیزها آنست
که میانه باشد و نیز در کتاب مذکور از طرخان نخّاس
منقول است که گفت ملازمت از خدمت امام جعفر صادق
در هنگامی که آنحضرت در حیره موضعیست در حوالی کوفه
فرود آمده پس پرسید از من که ما عملک گفتم نخّاسم
یعنی دلّال صوانات فرمود اطلب بغلة فضحا
یعنی پیدا کن از برای من استری ماده فضحا گفتم فدای تو شوم
کدام است افضحا فرمود هما بیضاء البطن بیضاء الا
بیضاء الجحفلة یعنی سفیدی در شکم و میان رانها و لبهایش
سفید باشد پس گفتم نمی شناسم که من باین صفت استر
ندیدم این بگفتم و مراجعت نمودم پس همان ساعت
داخل خندق کوفه شدم سری را دیدم که استری را
آب میدهد بهمان وصف و صفتی که آن بزرگوار
از من خواهش فرمود از آن پرسیدم که این استر کیست
گفت از خداوند من گفتم میفروشد گفت نمیدانم پس از پی
او رفتم تا بخداوندش رسیدم و استر را از او خریدم

وبخدمت آنحضرت آوردم هذه الصفة التی اردتها یعنی همان است
ان صفتها که میخواستم عرض کردم فدای تو شوم دعائی جهة
من بکن فرمودند اکثر الله مالك و ولدك یعنی زیاده گرداند
خدای تعالی مال و فرزندان ترا خبیر منقولست از طرخان
که باندک زمانی فرزند و مال من بیش از همه اهل کوفه شد

در ذکر شتر و فیل از جمله غرایب مراکب در روزگار
شتر است چنانکه در قران مجید وارد شده که افلا ینظرون
الی الابل کیف خلقت آیا نظر نمیکنید بسوی شتر که چگونه
خلق گشته و این اشاره ایست به بسیاری از امور غریبه
که هر یک از نعمتهای بی منتهای الهیست از انجمله با کمال
توانائی نهایت اطاعت و فرمان برداری شتر میکند
و صبر در گرسنگی و تشنگی میکند و صبر او تا بده روز میرسد
چنانکه از عربان منقولست که بلغ ظماء عشرا یعنی تشنگی
شتر تا بده روز میرسد و نزد پیمودن بیابانهای بی علف
و بی آب بمددکاری ان میسر نیست و بهترین رنگهای شتر
سرخ است اما در حدیث آمده که شتران سرخ کوتاه
عمرند و شتر سیاه که روی او مکروه و بدهیئات باشد عمرش

دران میباشد

دراز میباشد و در باب این فن شتر را تا صد سال
نقل کرده اند و در افکندن و بر آوردن دندانها همان
ترتیب که در اسب مذکور شد منظور باید داشت
اما اگر پدر شتر و مادرش عربی جوان باشد یک سال
تاخیر میشود چنانکه در سال ششم مجموع افتاده عوض
بر آید و در سال هشتم تا نهم دو دندان دیگر بر می آید
و تمام دندانها در طرف زیری میباشد و همچنین
فیل و حیوانات سم شکافته در طرف بالا دندان
نمیدارند و شتر نیز چون اسب بر دو قسم است
عربی و ترکی و از ترکیب قسم یافت میشود که امروز
در ولایت ایران متعارفست و این قسم در کشیدن
بارهای گران کمال توانائی دارد اما رفتارش بچلدی
و چابکی شتر عربی نیست و در هوای گرم زود عاجز
میشوند و اکثر چون استر منقطع النسل میباشند و اگر
نسلی هم رسد بد خلق و بی فایده خواهد بود و از جمله
مراکب فیل است که با کمال قوت و تنومندی باندک
فرصتی تربیت پذیرد فرمان بردار گردد چنانکه در طریق

صید کردن او نقل کرده‌اند که کودالی بر سر راهش کنده
خس پوش میکردند چون در آنجا می‌افتد یکدو روز
که در کودال گرسنگی و تشنگی بر او غالب میگردد شخصی آمده
با چوب و سنگ انواع آزار باو میرساند مقارن
آن حال دیگری می‌آید آن شخص را از زدن او منع
و دور میکرداند و خود اظهار مهربانی میکند آب
و علف باو میدهد روز دیگر باز همچنین چون
این معنی مکرر اتفاق می‌افتد فیل را محقق میشود که
آن شخص با او مهربانست بوی الفت میگیرد و باندک
اشاره ادراک مطلب مینماید و فیل دو قسم است
حبشی و هندی قسم اول در سر خرطوم دو زیادتی دارد
مانند انگشت و قسم ثانی یکی دارد و بهر دو در نهایت
توانائی خصوص اول که بسیار زورمند و با قوت میباشند
واما اگر آفتی بخرطوم او رسد زود عاجز میشود
از اینجهة در جنگ چندان نفع ندارد و گاه باشد که ضربی
عظیم رسد و از لشکر دشمن زخمی بخرطوم عارض شود در
همان لحظه باز میگردد و بسا که متوجه قلب سپاه خود
گردیده

گردیده سپاه را پریشان کند و در تفاسیر و احادیث چنین
مذکور است که در سال تولد حضرت رسالت پناه صلعم پادشاه
حبشه با لشکری انبوه متوجه مکه معظمه گردیده فیل
تنومندی که نامش محمود بود بقصد خرابی اصل خانه
کعبه با آن لشکر همراه داشت چون بحوالی مکه رسیدند
شتران عبد المطلب رسیده متوجه آن لشکر شده چون
رسید لشکریان او را باکمال تعظیم و توقیر بمنزل سالار
خود آوردند سؤال کردند که بچه مطلب آمده گفت بازجست
شتران خود آمدم سالار ایشان در تعجب شده من بقصد
خرابی کعبه معظمه آمده‌ام که اهل مکه آن خانه را بسیار
و زیارت میکنند و تو سالار و سرکرده ایشانی اگر
التماس خراب نکردن آنخانه میکردی من قبول مینمودم
شتران چه باشد که تو از من میطلبی گفت من خداوند
شتران خودم و خانه کعبه نیز خداوندی دارد که حفظ
کند آن خانه است این بگفت و شتران خود را گرفته
مراجعت نموده در اثنای راه بهمان فیل رسیده او را آواز داد
و گفت ای محمود میدانی ترا برای چه کار آورده فیل با سر خود

اشاره کرد که بمیدانم گفت تراوردانند که خانه کعبه را خراب
کنی ایام ابرهه مبتلی اشاره کرد که نه روز دیگر آن لشکر متوجه
شدند چون بحرم رسیدند فیل در آنجا ایستاد هرچند تلاش
و سعی کردند پیشتر نرفت ناچار او را بجا گذاشته متوجه شهر
شدند چون لشکر نزدیک رسیدند سپاه حضرت اله بصورت
مرغان بهوا ظاهر و هویدا شدند و هر یک در منقار
کلوخی داشتند اما آن کلوخها از سنگ و گل مرکب بودند
و هر دانه از دانه عدس بزرگتر نبود چون برابر سر آن جماعت
رسیدند آن کلوخها بر سر آن جماعت زدند چنانکه
از میان پاهای ایشان بیرون رفت و در یک لحظه
تمام آن لشکر بهمین طریق کشته شد مگر یکی از آن لشکر
گریخته این خبر را بحبشه رسانید پس از برای یاران
خود شروع بنقل و حکایت نمود چون حکایت او باتمام
رسید ناگاه یکی از مرغان بشکل این مرغ بودند در اثنای
این سخن بقسم رفیقان سنگریزه از منقار بر سر آن نابکار
زده او را هم روانه جهنم ساخت و در حدیث آمده
که هر یک از آن سنگریزه نام مقتول نقش بود و اشاره

باین واقعات

باین واقعات در قرآن مجید خطاب بجناب حضرت رسالت
شده که الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل

در باب امراض و آن بر باب مشتملست

در امراض سر و چشم اما ناخنه پرده سفید است بر اطراف
چشم که بسبب هوا زدگی بروی حدقه بهم میرسد
و میپوشانند و چون از گوشه چشم ظاهر شود قبل از آنکه
بحدقه رسند علاج آن باید کرد باین طریق که اسب را
بر زمین نرم خوابانند و سوزنی در زیر آن پرده کرده
با ابریشم یا آنکه با موی بلند سازند و با تیغ ببرند
و آن موضع را بروغن چرب کنند و دستمالی بروی آن ببندند
یک دو روز از هوا محفوظ باشد و بعضی بعد از بریدن
ناخنه نمک میپاشند علاج دیگر که محتاج بریدن نیست
زعفران و مشک و سنبل و صبر و نیل انزروت و از هر یک
یکدانگ و پوست هلیله زرد دو دانگ مجموع را نرم اصلاح
کرده با عسل صاف معجون سازند با پر یا با میل در چشم
اسب کشند و این معالجه آب سیاه و سفید را نیز زایل
کند و اگر ناخنه سرخ رنگ باشد یک دو [illegible]

کرده بسایند و چون سرمه در چشم کشند و اگر بسبب زخم زدن
چشم از افتادن و خوردن بجای سخت باشد بعد از آن
آرد جو و تخم مرغ مرهم کنند و بر چشم بندند و اگر علت سفیدی
چشم از گرمی هوا باشد پوست هلیله زرد و کف دریا
و زرد چوبه و نبات سفید را مساوی یکدیگر کوفته
و بیخته چون سرمه در چشم کشند علاج لکه سفیدی
است که استخوان سر آدمی بسایند و شش روز متوالی
در چشم کشند علاج دیگر موی سر آدمی در کوزه سفالین
کرده و سر کوزه را بگل محکم بگیرند و یک شبانه روز در تنور گرم
گذارند تا بسوزد و آنگاه چون سرمه سائیده در چشم کشند

علاج دیگر پوست تخم مرغ آبی و پوست تخم شتر مرغ
از هر یک یک درم و استخوان گردران خرگوش و صدف
سوخته و کف دریا و کافور از هر یک نیم درم سائیده
در چشم کشند علاج دیگر جوز بویا و مامیران چینی از هر یک
یک دانگ صلایه کرده در چشم کشند علاج دیگر صبر و زعفران
و کف دریا از همه مساوی صلایه کرده فتیله از پنبه
کرده بعسل آلوده کنند و داروها بر آن پاشیده در چشم گذارند

و در معالجه

و در معالجه جراحت و آب سیاه پوست جو بریان را بروغن
سرشند و بر خرقه مالیده بر چشم بندند و پنج روز بگذارند
و بعد از آن زنجبیل و نبات و فانید از هر یک نیم مثقال با یک
زعفران دو جو معجون ساخته پنج روز دیگر بخورند و در
این ایام گوشت اسب را از بیرون و اندرون بروغن گاو چرب کنند
و اسب را در آب روان نگاه داشتن و ایستادن آب سیاه را نافع است

و در معالجه شبکوری خوناب جگر گوسفند یا گاو و سفید
و خون کبوتر نر و روغن کنجد با هم آمیخته در حوالی چشم بمالند
و چند قطره در چشم چکانند و اما امراض بر چند گونه است
اول آنکه اخلاط فاسده در دماغ چون بهم رسد علامتش آنست
که بدن خشک شود و بهم کشد و در آب خوردن چندان
رغبت نکند علاج زعفران و نشادر از هر یک دو درم کوفته
با پنج درم شکر معجون سازند و بخورندش و خربق سیاه و
بسباسه و نمک فارسی از هر یک دو درم صلایه کرده
میان نی گذارند و در بینی اسب بدمند و سرش را بالا کشند
تا اثر داروها در مغز سر اسب رسیده آب در چشمش ظاهر
و جاری شود بعد از آن سه روز زرده تخم مرغ با روغن تازه

در حلوبیش اندازند واگر سر خلط سودائی دارد علامتش آنست
که پیوسته مثل آدم وسواسی سر خود را میجنباند وچشم او تیره
وتاریک میشود علاج آن شاه تره وزردچوبه وشکر سفید
از هر یک دو درم واسفند وجاوشیر از هر یک پنج درم
زعفران وغرنقل از هر یک دو درم مجموع را در دو رطل
اب بجوشانند تا آن نصف بماند پس سه قسم نموده هر روز
یک قسم را بحلوبیش بریزند علاج دیگر هفت روز هر روز
چهار رطل شیر ویک رطل شیر ویک رطل شکر امیخته بدهند
واگر بحد دیوانگی رسیده که لگد زند ودندان گیرد از رگ
شقیقه او خون بگیرند وپیه خر وشیر را در شراب کهنه جوشانند
حقنه کنند وپیه بز کوهی را با گلاب وکافور وبول الاغ همه را
باهم امیخته بحلوی اسب بریزند وتمر هندی وپوست هلیله
سیاه را در اب جوشانیده حقنه کنند نافع است واگر بسته
حرکت از بینی آید ودر رفتار دست وپا را بزمین کشد قسط
سفید ولبان را در روغن جوشانیده قدری بگوش
ودماغش ریزند وتمام سر وسایر اعضایش مالند واگر
با حالت سابق چشم ورم داشته باشد برگ نارنج وسرکه وروغن
وحنظل از هر یک رطلی با قدری شیر وپشکل گوسفند بجوشانند
وتمام

وتمام بدن بمالند ودو طرف شانه را بخاصیت داغ کنند
واگر خون از بینی اسب آید یخ دم محکم میبایست بست ودر زکام
بهترین معالجات دود چوب گز است که بدماغش رسانند
وروغن گاو بسوراخهای بینی او چکانند وزرده تخم با روغن
امیخته بحلوبیش ریزند واگر هوا گرم باشد وبنفشه وکافور
وزعفران داخل کنند وگاهی بسبب آب یا هوای سرد بعضی از آن
حرکت باعث آن میشود که برد وطرف لب در زیر سود خها
بینی وبرآمدگی ماند واستخوان بر می اید وبهم میرسد
ونفس تند میزند ومیخوابد واگر زود علاجش نکنند بهلاک
میشود علاج آنست که آن دو موضع را شکافته آن برآمدگیها
بیرون کنند ونمک برکنند که التیام خواهد یافت
در معالجه امراض حلق وسینه اما جذام علامتش
آنست که زبان سیاه شود وچشمها بکبودی افتد واب از حلقوم
آید علاج آن باید ده دانه سیر را با ده درم روغن جوشانیده
بحلقش ریزند وجو واب او را کمتر از عادت دهند واگر زبان
سرخ وآماس کرده مویز را دانه بیرون کرده وهلیله را دانه
تخم بدهند واما سرفه اگر باعث هوا زده باشد در زمستانها

سرفه او زیاد شود و اسب از بینی اندازد علاج هفت دانه تخم مرغ
در سرکه تند بگذارند یک شبانه روز بمانند تا پوست
آن بسیار نرم و نازک شود پس در وقت گرسنگی یکان
یکان در گلوی اسب افکنند و چون تخفیف یابد قدری
مویز را دانه بیرون کنند آنگاه با رازیانه و عسل
و روغن شیر بخت معجون ساخته بدهند و این
قسم علاج اکثر اقسام سرفه را نافع است و اگر سبب
سرفه اسب از حرارت باشد در روز گرم و هوای حار
سرفه او زیاده میشود علاج آن سه رطل شیر و یک رطل
شکر و سه درم کتیرا با یکدیگر مخلوط نموده نیم گرم
بگلویش ریزند و اگر علت سرفه آن باشد که چیزی
مانند پر یا غبار آن در علف خوردن بگلویش چسبیده است
علامتش آنست که پی در پی سرفه میکند علاج آنکه
دهن اسب گشوده اگر ممکن باشد بیرون آورند والا
چند روز برگ نی و علف تازه دهند که نافع است
وگاه باشد که هوازدگی باعث سرفه شود اما
اندرون گلو ورم کند چون خناق و گرفتگی در سینه

بهم رسد

بهم رسد که قدرت بر شیه نداشته باشد و این مرض را
سقاو گویند اگر بزودی چاره نکنند هلاک شود اکثر
در اسبان گرمسیری که در بلاد سرد سیری آورند
بسبب آب و هوای سرد در وقت عرق عارض میشود
علاج آن حوالی سینه را چرب کنند تا آنکه ماده میل
به بیرون کند و چون نرم شود نیشتر بر آن زنند تا هر
چرک و ریمی که باشد دفع شود پس داغ کرده نمکی
و نمک کوفته در داغ پر کنند که نافع است قسمی دیگر
از هوازدگی میباشد که باعث خشکی و گرفتگی در گردن
و گوش بسوی دم مایل میدارد و چشم بر هم نمیتواند زد
این قسم را قیصر گویند علاج سرهای گوش را آهسته
داغ کوچک کنند و بعضی پشت گوش و سر دوش و میان را
پشت و سر استخوان دم نیز با آهن گرم میترسانند اما سبب
در خانه تاریک و گرم باید بست و پوشش از زیاد
باید کرد که عرق کنند و سر را در روغن جوشانیده
بتمام سر و بدن بمالند و نمک هندی و صلیب
و زیره کرمانی و کافور از هر یک دو دانگ و هلیله

سیاه نخ دانگ کوفته با موم گداخته بیامیزند و بخوردش
دهند و بعوض علف زرک را ریزه کرده بروی زمین
ریخته تا آنکه گردن را دراز کرده بخورد که نافعست
و گاه باشد اسبی را در وقت عرق آب دهند و باعث
گرفتگی سینه شود اما چشم و گوش چنان بحال
خود باشد لیکن خون بینی او را بگیرند و بعد از آن
رها کنند و به بینه که نفس تنگ میزند و پرهای دماغ
او ملرزد و اعضاش خشک گردیدن بطرف
چپ یا راست سوار میتواند علاج دو رگ
که در میان دو ران اوست بگشایند اما از این چهار
رگ مقدار دو رطل خون بگیرند و سفل گوسفند
در آب حل کرده بجوشانند و بتمام اعضا بمالند
و چهار رطل پیاز را کوفته قدری آب بر او بپاشند
پس بفشرند و شیره آن را بحلقش بریزند و جوی که
عادت دارد بدهند و اگر این حالت اگر از جو خوردن
بسیار یا بیوقت بهم رسد علامتش آنست که سست
و سنگین شود و اگر حرکت فرمایند پای بشکند

خورد

خوردن اختیار بر زمین افتد و آب از چشمش بدر
علاج دو رگ که در سینه است بگشایند و دو رطل
خون بگیرند و چهار رطل شیره پیاز را با یک رطل
روغن گرم نموده و آمیخته بحلقش بریزند و آب سرد
بر تمام بدن بپاشند و چند روز جو عادت او را بدهند
و علف تازه در عوض میباید داد و اگر چنان باشد
که عصب چهار دست و پای او خم شود و بزحمت سم
خود را بر زمین گذارد و قدرت حرکت نداشته
باشد و در بر خاستن اندکی ناله کند این بدترین
امراض است علاجش اینست که اول پرهای بینی او را
سوراخ کنند تا چند قطره خون آید بعد از آن سمهای
چهار دست و پای او را بتراشند تا حدی که خون
ظاهر شود و چند عدد آجر گرم کرده شیر تازه
و سرکه کهنه بر آن آجرها ریخته و در رخته
بر بدن اسب گذارند و شیره و سرکه بر زمینی که باتش
گرم شده باشد بپاشند و اسب را چهار حدا بر دشت
و پاها گذارند بر سر آن زمین تا هوا دهند تا بخار رو گیرد

از زمین بمیان چهار سم رود تا مؤثر شود که ماده میل
بدست و پا کند و این عمل را روزی چند دفعه تا سه
روز بکنند بعد از آن لحزد و رگی که در بالای سم
دستهاست یک رطل خون بگیرند پس سمهای دستها را میان
خاکستر گرم بگذارند تا خون دستها بسته شود آنگاه زاج
یامانی و زوج و قطران مخروج نموده نیم گرم بر سمها بندند و هر روز
از آن تازه کنند تا وقتی که چرک و ریم دستها و پاها منقطع
شود و در آن مدت بعوض جو علف تازه دهند که نافع است

در معالجهٔ قولنج و سایر بادها و امراضی

که از این مقوله باشد که از خشکی طبیعت و پیچیدن روده
بهم رسد و بسا که خاک خوردن باعث میشود علاج
باید سواری بر کردن و کمرا را افکنند و ساعت بساعت
تنگ کشند که نفس پی سواری کشد و پیوسته حرکت
دهند و خار بر دم و شکم او زنند تا بجهد و لگد
اندازد تا آنکه باین وسیله عرق کند و اگر ماده دفع
شود و باید مقعد او را چرب کرده یا از یا سیر یا صابون
یا چیز دیگر که تندی داشته باشد شیاف کنند و بعد از آن

نی یا چوب

نی یا چوب صاف که مجوف باشد در مقعد او فرو کنند
که اگر نفخی گره شده باشد دفع شود و اگر از خشکی باعث
حبس سرگین شده باشد دست را چرب نموده باندرون
مقعد او کرده سرگین را بیرون آورند و اگر ممکن نشود
آب رازیانه و شیر و عسل را نیم گرم نموده بحلقش ریزند
و با شراب و روغن و عسل نیم گرم حقنه کنند و شکم او را
بروغن و زهره گاو چرب سازند و دو مثقال تخم هلیلج
صلایه کرده در جوف نی بسوراخهای بینی او بدمند
و اگر باب گرم نیز حقنه کنند نافع است علاج دیگر اهلیلج
نیم رطل هلیله زرد را با نصف آن مویز و قدری [illegible]
[illegible] در ده رطل آب جوشانیده و صاف نموده بخوردش
دهند یا حقنه کنند و اگر با علامات سابق شکم بر آمده باشد
پیوسته نظر بر پهلوی خود کند سه رطل شراب کهنه
و یک رطل پیه گوسفند و دو رطل آرد جو و یک مثقال حلتیت
در پنج رطل آب جوشانیده صاف نموده حقنه کنند و نیم
مثقال زهره گاو را در آب حل کرده بحلقش ریزند و یک
روز علف بدهند علاج دیگر قدری مویز دانه بیرون

اورد بادیان وسیند را مجموع را کوفته با عسل معجون
کنند وبخورد شتر دهند والربیه خوک بچه داخل کنند
بیشتر نافع است اما اگر این علامات خود بخود بی آنکه اسب را
حرکت دهند تمام بدن عرق کرده باشد دو رطل بول
ادمی ویکرطل اب کامه ونیم رطل اب برگ ترب ونیم
رطل اب حنا مجموع را در ظرفی کرده یکرطل بیاز در ان
افکنند وتخم رازیانه وحشیش از هر یک دو مثقال اضافه
نمایند انگاه جوشانیده وصاف نموده بحلقش ریزند
بعد از ان ساعتی کنند دو رک که در میان دستها
بکشایند وبا نمک واب نیم گرم او را حقنه کنند ودستها
وپایها وزیر شکم او را چرب کنند واگر با علامت قولنج
از چشم وبینی اب وبلغم اید ودر زبانش اثر ورم باشد
بیخ هر دو گوش را داغ کنند ویک رگ زیر زبان او را
به نیشتر بکشایند ونیم رطل عصاره الحصی رطل لوبیا با دو
روغن امیخته در حلقش ریزند علاج دیگر بادیان رومی
وشکر سرخ را صلایه کرده با روغن کنجد امیخته در حلقش
ریزند وگاهی قولنج از هوای بسیار سرد میرسد علامتش
انست

انست که گشادن دهان بدشواری میشود وموها بر بدنش
راست می ایستد واب از چشم او می اید علاجش بیست مثقال
قسط سفید با بیست دانه سیر کوفته با روغن زیت بجوشانند
وبر تمام بدن بمالند واگر بسبب قولنج بول او حبس شده
باشد علامتش انست که هر دو پا را میکشاید بطریقی که در وقت
بول کردن متعارف است می ایستد وبول نمیتواند کرد و
بسیار عرق میکند وگاهی می افتد وگاهی برمیخیزد علاج
میلی را بمشک خالص الوده نمایند وبسوراخ ذکر او بدوانند
ودست را بحنظل الوده کرده لحظه بلحظه از سر دوش تا بر کفلش
بمالند واگر مادیان چنین باشد دست را چرب کرده نمک
ومشک الوده سازند باندرون فرجش کنند ودر اسب نر
دست چپ را باندرون مقعدش کردن نفع دارد واگر
شانه اسب از وضع خود گردیده باشد درست میشود
اگر بول اسب هم قطره قطره اید بجای اب شیره دوغ ودر اکثر
این امراض از اب وجو پرهیز فرمایند وبعد از تسکین گرسنگی
تمام اب نیم گرم بدهند وجو کمتر از عادت باید وبهتر انست
که نصف قدر عادت گندم را جوشانیده بعوض جو بدهد

وهر روز قدری ازان کم کرده دو مثل ان جو بفزایند
تا وقتی که بقدر عادت برسد بهترین معالجات
در عموم امراض خصوصاً رنجهای باطنی انست که بدعا
وتصدّق متوسل شوند چنانکه شیخ جلیل القدر
ابو القاسم علی ابن طاوس علوی که در کتاب الامان من اخطار
نقل کرده که شخصی این دعا را باسب مرده خوانده زنده
گردیده بفضل الهی دعا اینست شک نیاورد قسمت
عَلَیكِ اَیَّتُها العلّة بعزة عزة الله وبعظمة عظمة الله
وبجلال جلال الله وبقدرة قدرة الله وبسلطان
سلطان الله وبلا اله الا الله وبما جری به القلم
من عند الله وبلا حول ولا قوة الا بالله انصرفی
در معالجات سایر امراض باطنی اگر
بشش رسیده باشد علامتش انست که در سینه
چنان گرفتگی بهم رسد که چون از خورش باز کنند
راه رفتن براو دشوار باشد ودست وپای ورم
وچون چند قدم براند انحالت برطرف شود اما اگر
بلنگد علاجش باید خون از او بگیرند ونمک را بگوشت
خوک پاشیده

خوک پاشیده بروی آتش بنهند تا بجوشد در این وقت
انگوشت را بسینه اسب مالند واورا در آبی عمیق انگنند
تا شنا کند که نافع است. اما تب کردن علامتش انست
که سر فرو افکند وتمام اعضایش سست گردد وچشم را
خوابیده میدارد ودر رفتن دست وپای او مضطرب
میباشد وبینی او گاهی گرم وگاهی سرد میشود وعلف
کمتر میخورد علاجش ان تا خوشی با بید انجل از جهار
دست وپای او گرفته نفط ونمک گرفته نفط ونمک را
گرفته مخلوط بهم بمالند وخون بگیرند وبکم وزاب ند
انگاه چهار رطل مویز ونیم من حنا ودو نیم رطل کشنیز
رطل شاه تره در ده رطل اب بجوشانند تا دو رطل ازان
باقی ماند پس صاف کرده بحلقش بریزند واگر خستگی
بر اسب غالب گردد علامتش انست که باریک وتزار شود
وبیاماسد وبینی او خشک شود علاجش انست که یکشب
خورش اورا باز گیرند پس روغن گاو وروغن کنجد از هر یک
نیم رطل کامل در حلقش بریزند وموی سر بز را سوخته
وبا دو خمیر ساخته بخورد شش هفته وچند روز علف

تازه بدهند و اگر علت استسقای اسب کم شود چنانکه
علف نخورد یا هر روز از قدر عادت چیزی کم کند
دود کاغذ به دماغش رسانند و روغن مطلوبی بریزند
و با پیه خرگوش و شراب کهنه او را حقنه کنند و شکر
سرخ و زنجبیل از هر یک سه مثقال حلتیت یک مثقال
هلیله زرد و سپندان سرخ و زیره کرمانی و نانخواه
و از هر یک دو مثقال همه را کوبیده با شراب کهنه جو تا نیمه
و صاف نموده بحلقش ریزند و این دوا را سه روز بکار
برند و اگر اسبی در شکم کرم داشته علامتش است
که پوست بر بدنش خشک و موهای او راست شود
و کردن بدیوار مالد و اما فایده ان ظاهر شود علاج
یک رطل خرما و یک مثقال صبر در شراب جوشانیده
و صاف نموده نیم رطل اب اضافه نموده در حلقش ریزند
و یک رطل حلبه و نیم رطل سپندان با جو یا کندمی که در
شراب جوشیده باشد سه روز بدهند که نافع است
علاج دیگر یک رطل مویز سیاه را دانه بیرون اورند
و یک رطل حلبه را با اب گرم شسته خشک کنند و زیره کرمانی

و بادیان

و بادیان و کشنیز خشک و نانخواه و ... از هر یک نیم مثقال
مجموع را کوفته با دو رطل ارد جو خمیر کرده بخورد شد بدهند
و در وقت تشنگی ابی که کله گوسفند در ان پخته و مکرر اسیده
میباشد سرد کرده بحلقش ریزند و اگر از هوای بسیار
گرم از حرارت ضعیف شده باشد ارد جو و ریوند چینی را
با روغن تازه بیامیزند و بدان او را حقنه کنند و قدری
کافور در گلاب حل کرده به دماغش زنند و سه روز
پیاپی هر روز یک مثقال ریوند بحلقش ریزند بجهت تسکین
حرارت میکند و اما اگر ریوند خراسانی باشد دو مثقال باید
داد و اسب را بیشتر از این ریوند نمیتوان داد خصوصا
اسبی که کره یا پیر باشد اصلا ریوند نتوان داد که باعث
افلیج میشود و این از غرایب مسایل طبیعت که ریوند در
مزاج انسان باعث حرارت و در مزاج اسب علت
برودت است و اگر سردی هوا باعث ناتوانی شده
باشد در جای گرم ببندد و یک دو روز عسل نیم گرم را
رازیانه بحلقش ریزند و جو برشته دهند و علف
سبز علاج دیگر یک سته اسفناج را در روغن جوشانیده

و صاف نموده بحلقش ریزند و خربق سفید و نشادر از
هریک دو مثقال یا پنج مثقال شکر معجون کرده هفت حصه
کنند و هر روز حصه بخورند شود هفتاد اگر باعث ضعف بود
دندان زیادی و بلندی بعضی از دندانها باشد که علف
و جو را خوب بجاید هضم نشده از معده گذرد علاج
انست که ان دندانهای بلند را بسایند یا بشکنند که همه
مساوی شوند بعد از ان روغن گرم را بر انها بمالند و چند
روز از اب و علف احتراز فرمایند و اگر اسب علف بیول
گربه الوده خورده باشد علامتش انست که زبان او
زرد و دست و پای او مضطرب میگردد و در رفتار
می لغزد علاج باید دو رگ شقیقه او را بگشایند خونی
که مایل بزردی ظاهر شود انقدار بگیرند که رنگ خون
سرخ شود تریاق اربعه نیم مثقال در سرکه حل کرده
بحلقش ریزند و اگر ان رنگها ظاهر نشود انقدار بگیرند
که رنگ خون سرخ شود سر اسب را بزیر اورده ببستش
بندند که باعث ظهور ان رنگها خواهد گردید و دیگر
امراض باطنی که در ظاهر علامات دارد هر یک در موضع خود
مذکور خواهد

مذکور خواهد شد — در معالجه اورام اما ورم
سر و چشم اگر از خوردن خر زهره یا علف دیگر که در مزاج
سمیت دارد حاصل میشود علاج باید از دو رگ شقیقه اسب
تخمینا یک رطل خون بگیرند و کافور در گلاب حل کرده بدماغ
بچکانند و بیخ مهک را در شراب جوشانیده بحلقش
ریزند و باید قدری تمر هندی در جوشانیده و سرکه را
داخل نموده باسب دهند و اگر اندرون حلق ورم کرده
باشد ارد جو را با ارد سماق و سرکه یا انار دانه
ترش خمیر کرده بعوض ضربه بهند و اما درد و ورم پشت
که از کثرت سواری و هوای سرد که در وقت عرق دار بستن
حاصل شود علاجش انست که اول نمک و سیاه دانه
کوفته با روغن بمالند و پارچه خیلی بنیر بروغن
الوده و یکشبانه روز با انموضع به بندند اگر ورم برطرف
نشود قدری حلتیت و لبان و اشق همه را باهم کرده
با سریشم مرهم ساخته مکرر به بندند در وقت بستن
و گشادن باب گرم نرم شوند تا وقتی که ورم زایل شود
و هر گاه سر ان گشاید پس اگر چرک دارند بشکافند و زنگار

نکار

سوده بران بپاشند وهمان مرهمی که مذکور شد بالای نخ
به بندند تا جراحت تمام کشیده شود واگر مرهم قطران و صبر
صلایه کرده با روغن بمالند یا خاکستر را با بول الاغ
ممزوج کرده بمالند نیز نفع دارد واگر زیر دست نزدیک
ممر تنگ بقدر لیموئی ورم کند بشکافند وهر چرک
خونی که داشته باشد بیفشرند ونمک با برگ گل خطمی
کوفته وان زخم را پر کنند ودورش را بشکل دایره داغ
کنند اما ورم در خصیه علامتش انست که در میان
اب عمیقی سر بالا بر اشنه و زیره وباقلای خشک را
کوفته یا مویز دانه بیرون کرده وبا عسل وروغن
زیتون معجون کرده وبا عسل وروغن زیتون معجون
کرده به بندند و ورم ذکر اسب پیه مرغ وروغن
زیتون را باهم جوشانیده مکرر بمالند واما استسقا
علامتش انست که شکم وسایر اعضا ورم و اماس
کند وچون انگشت بران اماس گذاشته زور کنند
فرو رود علاجش در افتاب گرم به بندند وبجلهای
متعدد بپوشند چنانکه سرهای او عرق کند پس زیر ناف

اورا مقدار

اورا مقدار دو انگشت سوراخ باید کرد بقدر [illegible] قسله
کنجا پیچیده داشته باشد تا انکه زردابی که در زیر پوست
جمع شده بیرون اید بعد از ان حرکت بسیار باید داد که تتمه
ماده او دفع شود انگاه نفط سفید بر موضع زخم بمالند
ودران ایام بعوض علف برگ ترب وکرفس بدهند واما
ورم زانو علامتش انست که دنبه وخرما را باهم کوبیده بران
موضع به بندند واگر ورم بسیار سخت باشد قدری [illegible]
نیز داخل کنند وبعد از سه روز که ورم بسیار سخت
باشد به نیشتر بشکافند وهر چرک وخونی که داشته باشد
بیفشرند واگر باین دارو ها نرم نشود پیاز نرگس را کوفته
به بندند واگر بهیچ وسیله نرم نگردد داغ کنند واگر محل
رستن موی بالای سم ورم کند واز انجیزی مانند اب
بیرون اید واین اکثر در اسبانی که در زمینهای نمناک
پر اب وعلف میگردد بهم میرسد وعلامتش انست که زاج
وما زوج را کوفته با قطران گداخته بیامیزد وبر تمام
سم بمالند وخیک پاره بشکل سفره بر سم به بندند واگر عضوی
از اعضا بسبب مار زدن وسایر حشرات ورم کند سر

کوفته با سرکه یا آب لیمو بمالند و روغن بنفشه بر سر بنهند
و یک رطل خون بگیرند پس اگر ورم در حوالی سرها شده
رگهای متفقه و اگر موضع دیگر باشد رگی که در حوالی آن باشد
بگشایند و سیر با سرکه و خاک باران دیده بر تمام بدن
بمالند و اگر در اعضا گرهی بهم رسد چون مهره سخت
باشد و آن که اکثر در پس دست میباشد علاجش آنست
که مکرر بمالند و با دانه آن قدری مرهم را پهن
کرده بر آنجا بندند تا نرم شود و اگر باین معالجه نشود
دو حصه پیاز نرگس و یک حصه کوهان شتر با هم بکوبند
و مرهم سازند پس حلقه از آهن که در آن مهره و ورم را
بگیرد بر آنجا حلقه گذاشته مرهم را در میان حلقه بر سر
مهره بندند تا وقتی که نرم شود آنگاه شکافته میشود
پس بفشرند و پنبه پر کنند

در معالجه جراحات

اما زخم سرد و ش اکثر قابل علاج نمیباشد و اگر سعی تمام
علاج کنند باندک سواری عود کند و طریق معالجه آنست
که با نیش زخم را نیشتر زنند که ماده میل بظاهر کند و مرهم
بالای زخم نهند و اگر کهنه شده باشد چنین داغ کنند
چنانکه

چنانکه تمام زخم را فرو گیرد دارو هائی که گوشت نو برویاند
استعمال کنند و اما سایر زخمها که گوشت اطرافش فاسد
شده باشد برگ پنجه خشک و زنگار را صلایه کرده
با روغن مرهم سازند و بر زخم او گذارند و یک شبانه روز
که گوشت مرده زایل میگرداند و اگر سرگین اسب را خشک
کرده بسوزانند و با روغن آمیخته بر زخم بندند نیز نفع
دارد و اگر باینها زایل نشود تخم تربزک و مغز پنبه دانه را
کوفته ببندد علاج دیگر چوب بید تر و پوست خرزهره
بسوزانند و خاکستر آن با نمک بر زخم بمالند
اما نصف روز بیشتر نگذارند که استخوان را میخورد
و اگر کرم در زخم بهم رسیده باشد اول با آب کنند تا بشوید
بعد از آن کنند تا بشوید بعد از آن آهک آب ندیده و
آجر را صلایه کرده بپاشند و چون کرم و گوشت فاسد
در اطراف زخم نماند و غرض رستن گوشت تازه و اندمال
زخم باشد پوست هلیله زرد و پوست انار ترش و شب
یمانی و کندر و مغز تخم کرفته با سفیده تخم مرغ بیامیزند و بر
شبانه روز بر آن موضع ببندند بعد از آن باب گرم بشویند

وبادنبه وشیر بحت چرب کنند وچون زخم میل بخشکی کند
قیر وموم وکندر را در سرکه کهنه پخته بر ستور مرهم
بگذارند واما زخمی که از گزیدن سباع حاصل شود
علاج انست که هر چند روز چند مرتبه باب سرد بشویند
وچندی روغن زیت جوشانیده بمالند ودر خصوص
زخم پلنگ شکم ضفدع را بشکافند وبران زخم بندند واگر بسبب
افتادن از جا یا صدمه عضوی زخم شده باشد سنگ
مقناطیس را باب بسایند ومکرر باینموضع بمالند وبا دنبه
چرب کنند ودر زخم تیر وشمشیر کژدم سرخی که در زمین باشد
خشک کرده صلایه کنند وبراینموضع نیز بپاشند وزراوند را
صلایه کرده با عسل بیامیزند وبمالند وهرگونه زخمی را
از اب سرد واز بوی خوش وهوای سرد پرهیز باید کرد
ودود چوب گز یا خشخاش یا سرگین بر ماغ وعضو زخم
دار باید رسانید واگر پیکانی یا استخوانی در میان گوشت
مانده باشد پنبه را باب کامه تر کرده مکرر بران موضع گذارند
ودهن زخم را با پیه خرس چرب کنند وبعد از بیرون اوردن
جای انرا بزرده تخم مرغ ونمک پر کنند ودر جذب الات

حدیدی

حدیدی مقناطیس کمال تاثیر دارد وهر زخمی که بعد از
التیام موضعش مو نروید تراشه سم اسب سیاه را
بسوزانند وصلایه کرده با روغن زیت در اینموضع بمالند
واگر جائی از بدن اسب بی سبب ظاهری زخم شود
وخون اید ماست گاو را با حنا وخطمی امیخته بمالند
اما این گوفت را هر چند علاج نکنند از انجهت که باعث
دفع اخلاط فاسد وحفظ از سایر امراضست واما
ترکیدن سم که ان را شقاق وغله گویند علاجش انست
که ان شکافها را با موم ونفط پر کنند ودنبه وقطران را
گداخته جوشانیده بریزند وروغن بادام تلخ بمالند
ومکرر سواری کنند علاج دیگر پیه وروغن جو بند
وشکر وخشخاش وروغن بادام امیخته بحلقش ریزند
وچون شروع در جو دادن کنند مقداری از عادت کم کرده
بعوض گشنیز خشک اضافه نمایند وپنبه را در گلاسی
برساق بندند که از انجا قطره قطره بسم می امده باشد
وصبر وکندر وزاج وپوست انار ومغز بادام تلخ را
صلایه کرده با شیره وعنب ثعلب وروغن امیخته نیم گرم چند

روز بپاشی بر سم و خورده کان بمالند و مردار سنگ سوده
با روغن گل نیز نافع است و اگر سم از پی نعل سوده شده باشد
قطران و نفط سفید جوشانیده بر میان سم ریزند و آرد
گندم را با پیه گوسفند و آب کنند تا خمیر کرده سه روز
به بندند و در زیر پا سرگین خشک ریزند

در معالجه جوشش و خارش و لکه و اما خنا زیر
دانه ایست بقدر نخود یا بزرگتر در گردن اسب پیدا
شود اگر بزودی علاج نکنند تمام بدن را فرو میگیرد
باعث هلاکت میشود و اکثر این مرض از خوردن سوسمار
کوچک در میان علف حادث شود علاجش اینست
که آن موضع را با تیغ بشکافند و آن دانه را بیرون آورند
و زخم را از برگ کنار کوفته پر کنند و اگر در زیر دم دانه
چنین بهم رسد و این اکثر در اسبان سفید میباشد
علاجش اینست که بشکافند و آن دانه را بیرون آورند و بلیمو
و نمک ملو بمالند و اما سایر جوششها که تمام بدن را
گرفته علاجش اینست که بقدر یک رطل خون بگیرند
و همان خون را با لعاب خطمی سفید آمیخته بر تمام
بدن بمالند

بدن بمالند و اگر حوالی تمام جوشش بدن زرد باشد
نمک با روغن گل آمیخته بمالند و اگر دهن آن جوششها
گشاده باشد و آب زرد متعفن بیرون آید نوشادر
و نمک و قلیا برا صلایه کرده بپاشند و صبر و زرنیخ
ارمنی از هر یک دو مثقال با آرد آمیخته بخورد شان دهند
علاج دیگر هدهد را بسوزانند و خاکستر آنرا در آب کرده
بخورد شان دهند و پنجدرم گوگرد فارسی مثل آن نمک
و یک رطل روغن کنجد حل کرده بر بدنش بمالند و با آب
صابون و نارنج بشویند و اگر جوشش مایل بزردی
در خوردگان دست و پا حاصل شود و این نیز قسمی از
شقاقست علاجش اینست اول قدری خاکستر در آب
گرم ریخته بآن ساق دست و پای اسب بشویند و ده روز
مرهمی از زنگار و روغن زیت و موم بمالند و بسرکه بشویند
و نگذارند که دست و پا را در آب گذارد و یک مثقال را
که در روغن کنجد سرد کرده باشند ریخته و بخورد شان
دهند و علاج دیگر مردارسنگ و انزروت صلایه کرده
با روغن گل سرخ بمالند و اگر در زیر خصیه دانهای

جوشش ظاهر شود مایل بسفیدی و آن دانهها را بموم گرم
ببندند ده روز بگذارند آنگاه انزروت و جوز بویا
در آتش گذاشته و در زیر آن بدارند که دودش بانها
رسد و شیر و شکر با روغن زیت ریخته بگلوی اسب
ریزند و هر قسمی از اقسام جوشش که گوشت حوالی آن
خورده باشد و اصل جوشش بگودی افتاده چون دانههای
زیره چیزی در آن باشد علاجش آنست که زرنیخ سرخ
و زرنیخ زرد از هر یک ده درم و اهک شسته نیز
چهل درم مجموع را صلایه کرده در سرکه تند سه چهار
مرتبه بخیسانند و در هر مرتبه بقدر دو انگشت
سرکه در بالای داروها ایستاده باشد و بعد از آن
خشک کرده بار دیگر صلایه کنند و هر مرتبه زخم را
با سرکه نرم کرده قدری از آن بپاشند و اگر مغز تنبه
دانه را صلایه کرده بپاشند نیز نافع است و هر اسبی
که گر باشد علامتش آنست که خود را بسیار میخوارد
و مویش میریزد علاج خون بگیرند و علف تازه
بدهند و قیر و خاکستر بر موضع خارش بمالند تا مقدار

که زخم شود

که زخم شود پس سیاه دانه و نمک و گوگرد فارسی را
صلایه کرده شیره بمالند و دیگر زنگار سوده با مغز
گوسفند بمالند و هر یک از این داروها مالیده باشند
در وقت شستن باب صابون بشویند و اگر از مرض
کهنه شده باشد بعد بعد را در آتش بسوزانند و خاکستر
را باب ریخته در وقت تشنگی بخورد شرح هند و برن
باب صابون بشویند و داروهای سابق را استعمال
کنند و اگر موی ساق اسب بعد از آنکه مکرر باب صابون
شسته باشند و مغز ساق گاو و مغز اولاغ و روغن
کوهان شتر و پیه خوک را با یکدیگر ممزوج کرده نیم گرم
چند روز بمالند و اگر این دواها یافت نشود روغن
ناجیه نیز نافع است و اگر بر گرد لب یا چشم یا سایر اعضا
لکهائی بهم رسد خوک را بکشند با آلات اندرون در
گونه کرده و سر گونه را بگل بگیرند و در تنور گرم کنند تا
بسوزد و آنگاه خاکستر آن را با روغنی که از بریان کردن بره
چکیده باشد ممزوج کنند و مکرر بمالند و سیاه تخمه را
کوفته با روغن زیت بمالند نیز نافع است

در معالجهٔ تتمهٔ امراض دست و پا اما التلیدن اگر
سببش آن باشد که از جای افتاده باشد و پا در اثنای
رفتن و پا در اثنای رفتن دست و پا بسوراخی رفته و در
بیرون آوردن رگی از جای خود گردیده باید که از ساق
تا دوش و کف دست بهمه جا بمالند تا معلوم شود
که کجا درد میکند پس آن موضع را اول با روغن نیم گرم که
پوست نارنج و سرگین گوسفند و سیر در آن جوشیده باشد
چرب کنند و اگر بآن زایل نشود زفت موم گداخته بالای
بد آن موضع بندند چند روز نگاه دارند و اگر از اینها بطرف
نشود بشکل تنگه داغ کنند و اگر ماده بعصب حوالی
خود گذان ریخته و آن موضع ورم کرده باشد و از رنج
تعب بسیار حاصل میشود علاجش اینست که نمک در آب
حل کرده باشند چند روز بپالی بمالند و بعد از آن
تراشه چرم را با سرشیر خمیر کرده بکنند و روز دیگر بر آن بندند
بعد از آن باب نرم کرده بکشانند و اگر هنوز ورم باقی
باشد انجیر خشک را در سرکه خیسانیده و چند روز
بر بندند و اگر با این تدبیرها زایل نشود رگی بطرف بیرون خورده

کاه هست یکی

کاه هست بکشانند چنانکه بیشتر از رگ نکند درد که پی را
ضایع کند پس دست را آهسته حرکت فرمایند و هر ماده
که در آنجا جمع شده دفع شود بعد از آن چند عدد دملس
در قطران و روغن بجوشانند بر لرنا سوانند و ده روز دو سه
بر آن موضع بندند و هر روز با سر بشویند و اگر ماده
باین طریق دفع نشود آهن پاره گرم کرده بانش روغن درخم
فرستند که بسبب حرارت جذب رطوبت کنند و در آن
ایام نگذارند که دست و پا بخارد یا بر جایی بمالد که
باعث زیادتی حرارت میشود علاج دیگر همان موضع را
داغ باید کردن اینست که اول قدری قطران بمالند پس
اخر والات زیر بالای قطران بمالند و نگذارند از قدری
که قطران در جوشش باشد و بعد از آن پیه خوک و روغن را
با نمک آمیخته چند روز بر روی داغ ببندند و هر روز با آب
سرد بشویند و چون اثر او قات این داغ را بجهانند
بشکل پنجه غاز میکشند از انجهت ترکان قاز ایاغی میگویند
و اگر این کوفت را در اوایل علاج نکنند آن ماده روز بروز
سخت میشود تا آن زمان که شبیه باستخوان گردد و سبب را

بلنکاند علاجش انست که انموضع را شکافند چنانکه
ازاری بعصب نرسد وان ماده را از میان عصب وخون وکاه
بیرون ارند وان شکاف را بنمک پر کرده کرباسی سخت
بر بندند وهر اسبی که سینه اش را به اتش داغ کرده باشند
از این کوفت ایمن باشد واز انجهة که راه ریختن
ماده بسبب داغ بسته شده واگر دست و پای اسب
از استادن بسیار ورم کرده باشد از پاشنه خون
بگیرند وسبوس را با سیر جوشانیده بان موضع
ببندند واگر باعث لنگیدن اسب عرق النساء
باشد وان رگیست در اندرون ران که در اسبان
لاغر ظاهر میباشد وچون فربه شوند ان رگ
مخفی میشود موضعش چون شکافی میان دو گوشت
که بهم پیوسته باشد مینماید علامتش انست
که هر گاه دست بران رگ گذارند اسب بیتاب
میشود علاجش وجای ان را که محاذی ان رگ باشد
و پائین بقدر دو انگشت بود داغ کنند واز میان
ان دو موضع خون بگیرند بقدر یک رطل انگاه کرباسی
محکم ببندند

محکم ببندند تا خون بایستد واگر سم اسب ابله اورده
باشد علامتش انست که از درد بر زمین نتواند گذاشت
وچون دست بر انجا گذارند گرمی محسوس میشود علاجش
انست که نعل را باز کنند وسرکه تند بریزند وبتراشند تا وقتی
که چرک ابش بیرون رود سیر کوفته وسبوس ارد جو را در روغن
بجوشانند وبا کرباسی سه چهار مرتبه بر اصل سم ببندند
وریختن نفط کمال منفعت دارد   در معالجات
متفرقه اگر در دم اسب شپش بهم رسد شب یمانی
نقره سوده با روغن امیخته بمالند ودر افتاب بدارند تا
که عرق کند انگاه باب گرم بشویند واگر بعضی از تارهای
دم اسب کنده وکوتاه شود وچون شکلش بنفش سفید
باشد علاجش انست که بعد از کشیدن صبر ونمک وروغن
زیت را با زهره گاو امیخته بر موضعش بمالند واگر سم
اسب کوچک باشد وخواهند که بزرگ شود لعاب ریشه
خطمی را بجوشانند وبمالند وسیر کوفته با پیه گداخته
یکشبانه روز بر بندند ویک هفته هر روز دنبه وقطران
گرم بمالند وبر روی سرگین خشک داشته حرکت بکنند

والوذکر اسب از موضع خود بیرون امده او ریخته باشد
مکرر با نمک وسرکه بشویند وروغن کاو بمالند واکر
مادیانی ابستن شود انکشت باندرون فرج کرده ملاحظه
کنند اکر دو کوشت پاره در دو طرف چپ وراست بوده
باشد انرا ببرند وانکاه دست چرب کرده باندرون
کنند چنانکه تا بچه دان رسد وهر کثافتی که در اینجا بوده
باشد بیرون اورند ومکرر اب بدانموضع ریزند واندرون را
بشویند تا وقتی که هیچکونه کثافت باقی نمانده باشد
پس کیسه کوچکی را که برکوشه ان رشته درازی باشد
پر از پشم کنند وباید که کیسه انمقدار باشد که بعد از
پشم پر شد لیمویی باشد انکاه یک جو مشک ویک جو کافور
ویک دانک زعفران وهفت دانه فلفل را صلایه کرده
با پنج مثقال عسل ودو مثقال کلاب ممزوج کنند وان کیسه را
در ان شربت بخیسانند چنانکه هر قدر ممکن باشد جذب
نماید پس در رحم مادیان بکذارند وسر رشته در بیرون
بدم اسب یا جای دیکر ببندند که باندرون کشیده نشود
وبعد از ان کیسه از سر شب تا صباح یا از صباح تا شام
در اینجا بوده

در اینجا بوده باشد اسب را حاضر سازند وانکاه سر رشته را
بدست کرفته بقوت وسرعت ان رشته را بیرون اورده
وهمان ساعت اسب نر را بکشند که انعمل با عشان
میشود که فرج مادیان حرارت وخشکی بهم رساند ونطفه را
برغبت جذب نماید وصورت بندد وباید که اینهمه
بقدری محکم باشد که در کشیدن کسیخته نشود والو اسب
نر را شهوت غالب باشد وبدان سبب سرکشی وحرکت
واوازهای ناخوش کند عدس وسداب سبز را در اب
جوشانیده وصاف نموده وجو کافور اضافه نمایند
وباشکر بقوام اورده باب کرم حل کرده بحلقش ریزند واز جمله
ادویه که قطع شهوت میکند شاهدانه وکشنیز وبرک بید وسرکه
وانار ترش وشبیت وزیره وشوید وخرفه هر یکرا بطریقی
که مناسب باشد بدهند واکر با اینها زایل نشود خصی کنند و
طریق خصی کردن انست که بزمین نرم خوابانند ودست وپایش را
محکم ببندند وهر دو بیضه را بدست کرفته پوست بیرونش
بتیغ دو نیم کنند وبیضه را بیرون اورند وبعد از انکه هر دو بیضه را
بیرون اورده باشند ان موضع را بنمک پر کنند اهسته اهسته بی انکه

کسی سوار شود حرکت دهند روز دیگر که خون زخم ایستاده باشد (بمرهم)
بمرهم علاج کنند و دو سه روز از آب پرهیز فرمایند
و اگر تشنگی زیاد شود کمتر از عادت بدهند و چون زخم به شود
سواری کوچک بر او نشسته باهستگی برانند و بعضی گفته اند
که تا چهل روز آدم سنگین بر او ننشیند و تا چهار ماه ندوانند
و بهترین اوقات ایام خصی اعتدال هواست و اگر وقتی
دیگر ضرور شود از سه ماه گرما پرهیز فرمایند و در این (سلاطین)
باب کمال احتیاط نمایند   در بیان مجملی از
پادشاهی و ذکر تعیینات قبل از این مقدمه تقریر
تحصیل زاد الراکب و تفصیل این رقم زده کلک بیان
و پیشینیان که در این فن تألیف نموده اند در شرح نتاج
زاد الراکب و شعب مختلفه آن لمیت خاصه را بهر سو
دوانیده و گوناگون سخنها نگاشته در ازمنه سالفه
که عالم بنور نیر ائیه معموری نگرفته بود اگر بر سبیل ندرت
در قبیله از قبایل عرب بلکه اسبی یافت میشد هر طرف
از اوصاف شمایلش داستانها می پرداخته اند و بسا
که به پرورش بی امانت در این روایت گونه اختلاف بر چهره

ان سبحان

ان سبحان کشیده المنة ولله تعالی و تقدس امروز را (بستلیها)
بهجه قبول اعلی رسیده و همتها اوج بلند گرفته عقول
و اوهام را سر ستایش این امور نیست از نوزحل آسمان
حضرت سلیمان ع بکثرت میستوده اند که بعد از قصه فوت
نماز موازی یکصد رأس بوده امروز جمیع اسبان پادشاهی
بعد از آنکه عثرات و ممات و الوف بخروج رفته باشد و هنوز
بقای آن در اطراف عالم منتشر است بنا بر این پیروی پیشتر
لازم شد که از ایلخیهای خاصه شریفه که هر یک چون مرغ
نامه بر حیث نامه خویش را زاد الراکب با بال پرواز دار
و محلی بکنند تحریر اید از انجمله مادیان کامل و غیره که در محال
مناسب محروسه بضبط ایلخی چیان میراخور باشی (آخر)
مقرر است عوض موافق نسخه بیوتات ایل از قرار نوشته
کتاب و تصدیق مستوفی دفتر ارباب تحاویل بعد از وضع
آنچه بانعام داده شده بیست و نه هزار و یکصد و هفتاد
و یک رأس و آنچه از ابتدا بیوتات ئیل تا انتهای یکی وق (سلهو)
میراخور باشی جلو و تصدیق سرکرده کان هر طایفه از
عساکر بقورچیان و غلامان و تفنگچیان و توپچیان و عمله

بیوتات و ارباب قلم و سایر عساکر منصوره و ملازمان
و مقربان و آقایان و طبیبان و منجمان و شعرا و ندما
و ارباب طرب سپرده شده موافق تصدیق دفتر مزبور
بیست و یکهزار و هشتصد و نود و هشت رأس و آنچه
بالفعل که الایام اقامتست و احتمال سفر و حرکتی که در نمیگردد
در اصطبل خاصه حاضر است از قرار نوشته مشرف
اصطبل بتاریخ شهر رجب المرجب سنه ۱۲۷ هجری
مطابق سال یکصد و شصت شاهی صفوی موافق تخاقوی ئیل
ترکی دو هزار و پانصد و پنجاه و هشت رأس و آنچه بجهة
چاپاران و سارعان در کل طول و عرض ممالک محروسه
ده به ده منزل بمنزل مهیا و آماده میباشند و قیمت
و خرج آنها از تحویلداران و عمال داده میشود
چون نسخه منقحه از آن بدفترخانه همیون نمیرسد
و در هر محل باشد در تحت حساب عاملان محل
در دفاتر متعدده مشخص میشود زبان خامه از شماره
آن عاجز است و همچنین نتاجی که بعد از عرض رسیده
تا حال که سال چهارم است و محتمل که از اصل بیشتر شده
باشد

باشد و چون هنوز نسخه آن بدفترخانه نرسیده
هر چه در آن باب نوشته از این جهة که اساس بر
تخمین است خالی از زیاد و کم مناسب خامه راست خانه
نخواهد بود و همچنین آنچه سپرده ملازمان منصوره
شده بیش از حوصله وهم و خیالست قلم از تحریر آن
بعجز و قصور اعتراف مینماید و چون شرح بعضی
از آن بحدی نثر از آن مذکور شد مناسب است
که آیات و تعویذات و ادعیه حفظ مقوله از ارباب عصمت
و طهارت صلوات الله علیهم مذکور شد تا هم آنها از
اصابت عین الکمال محفوظ باشد و هم این رساله شریفه
مسعود الخاتمه و محمود العاقبه بانجام رسد و لکن بعضی
از آنها که بجهة مطلق حفظ وارد شده همه کس را و همه وقت
مناسب است در کتب مبسوط ادعیه بتفصیل مذکور شد
و آنچه در باره خصوص اسب و سوار منقول است
در این مقام مذکور میشود از آنجمله شیخ علی ابن طاوس
علوی در کتاب امان الاخطار نقل کرده که بجهة حفظ
از جمیع بلیات این دعا را بنویسند و بر گردن اسب ببندند

ودعا اينست بسم الله الرحمن الرحيم اعوذ
واعيذ دابة فلان ابن فلان المعروف بكذا وكذا
وساير دابة من الخيل من رهمها وشقرها وكميتها
واغرها ومحجلها وخصها وحجورها من المس
والرهس والرعص والرهضة والرجية وخفقان القواد
ووعدم وغرة الصفان والرجس وبلع الريش
وبلع الحشيش والجدان والجدلان ووجع الخوف
والربو في الرئيس والطرخة والصدمة والغباء
والحمرة في الافاق ومن الحمر والبهر وساير الاعلان في البهايم
ورفعت عيون السوء عنها في ساير جسومها وبشرها
ولحمها ودمها وعظمها وجلدها وجوفها وعروقها
وعصبها وشعرها ووبرها وبطنها وظهرها وظاهرها
وباطنها وبالاحاطة الكبرى وباسماء الله الحسنى
وبكلماته العظمى من الامتناع من الاكل والشرب
والتقفص والالتواء ومن جرح بالحديد ووخز بالشوك
وحرق بالنار والخلف ومن وقع نصال السهام
وامتنه الرياح ومن القوام واللوايع ومن ضربته

موهبته

موهبته ووقعة محضة وسقطة من مرجعته
وعثرة موجبة ورقعة مولمة اعيذه وراكبه بما
استعاذ به جبرئيل وبما اعوذ به النبي ص البراق
وبما اعوذ به فرسة السحاب وبما اعوذ به علي
فرسه لزاد وبما عوذ به شمعون الصفا فرسه الطماح
وبما عوذ به موسى الكليم فرسه الذي عبر بي اثره اليم
عوذت هذه الدابة وصاحبها وموضعها ومرعاها
وساير ما له من الكراع الراتع من الهامة والسامة
والعين اللامة ومن ساير السباع والهوام ومن كل
دابة وبلية ومن السهو والدعصور والرده و
الغرق والحرق والوتاد مداول الشقا باالعقل
العظيمة والاسماء الاولية العليا من عين الجن و
الانس اجمعين بسم الله رب العالمين بسم الله عالم
السر والخفي بسم الله الاعلى وباسماء الله الكبرى
في سرادق علم الله ودون حجب ملكوت الله الذي
يحيي به الاموات ورفعت بها وباسماء الله التي
احيا به السمو وارتفع به العرش من ساير ما ذكرت

وما لم اذكر وما علمت وما لم اعلم ودفعت عنها سنا
العيون الناظرة والعادية والخواطر الخاطرة و
الصدور الواغنة بلا حول ولا قوة الا بالله
العلي العظيم دعاى ديكر اللهم احفظ على
ما لو حفظه غيرك لضاع واستر على ما لو ستره
غيرك لشاع واحمل عني ما لو حمله غيرك لكاع
واجعل على ظلا ظليلا تدفع به كل من رامني بسوء
او نصب لي مكرا وهيأ لي مكروها حتى تعود
وهو غير ظافر ولا قادر على اللهم احفظني
بما حفظت به كتابك المنزل على قلب نبيك
المرسل اللهم انك قلت وقولك الحق انا نحن
نزلنا الذكر وانا له لحافظون

تمت اواسط شهر جمادى الثاني مطابق سنه هجرى احدى والاربعين ومأتين
بعد الف من الهجرة النبوية المصطفوية حسب الفرمان قضا توامان بندگان
عظمت و حشمت و عزت و سعادت و اجلال و اقبال همعنان
منبع الجود والاحسان ومعدن السخاء والعرفان عمدة الخوانين
العظام والفخام مقرب الخاقان محمد حسين خان ضاعف الله عمره و اقباله





